فصلنامه توسعه اجتماعی (توسعه انسانی سابق)، دوره ۲۰، شماره ۳، بهار ۱۴۰۵، صفحات ۱۵۸-۱۲۷

مطالعه بین نسلی ارزش‌های خانوادگی و عوامل جامعه‌شناختی مرتبط با آن (نمونه مورد مطالعه: زنان شهر گچساران)

دکتر حلیمه عنایت[۱]، سید همایون هاشمی[۲]، دکتر محمدتقی عباسی[۳]، دکتر علی گلی[۴]

تاریخ وصول: ۱۴۰۴/۱۰/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۸

چکیده:

این پژوهش به بررسی تغییرات بین نسلی ارزش‌های خانوادگی و عوامل اجتماعی مرتبط با آن در میان زنان شهر گچساران می‌پردازد. در دهه‌های اخیر، تغییرات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جوامع مختلف، به‌ویژه در زمینه نقش‌ها و ارزش‌های خانوادگی، تأثیرات چشمگیری بر نگرش‌ها و رفتارهای نسل‌ها داشته است. این تغییرات در ایران، به دلیل فرآیندهای مدرنیزاسیون، افزایش تحصیلات و اشتغال زنان، بیش‌ازپیش مورد توجه قرار گرفته است. هدف اصلی این پژوهش بررسی تفاوت‌های بین‌نسلی در ارزش‌های خانوادگی زنان و تحلیل عوامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تأثیرگذار بر این تغییرات است. این تحقیق از روش پیمایشی بهره گرفته و داده‌ها از طریق پرسشنامه استاندارد از میان ۶۰۰ زن ساکن گچساران که به روش نمونه‌گیری خوشه‌ای انتخاب شدند، جمع‌آوری شده است. تحلیل داده‌ها با استفاده از روش‌های آماری چندمتغیره انجام شده است. نتایج نشان می‌دهد که نسل‌های جدید نسبت به نسل‌های قدیم تمایل بیشتری به ارزش‌های مدرن همچون فردگرایی، استقلال در تصمیم‌گیری و کاهش پایبندی به سنت‌های خانوادگی دارند. عوامل مؤثری همچون سطح تحصیلات، اشتغال، نوع شغل، به‌عنوان مهم‌ترین متغیرهای تأثیرگذار بر این تغییرات شناسایی شده‌اند. همچنین، تأثیر قومیت در حفظ برخی از ارزش‌های سنتی در نسل‌های قدیم مشاهده شده است. این پژوهش نشان‌دهنده تغییرات قابل توجه در ارزش‌های خانوادگی بین نسل‌ها است که تحت تأثیر عوامل مختلف اجتماعی و فرهنگی رخ داده است. این تغییرات نیازمند بازنگری در سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی، به‌ویژه در حوزه‌های آموزش و رسانه است تا بتوان به تعادل میان ارزش‌های سنتی و مدرن دست یافت.

مفاهیم کلیدی: *ارزش‌های خانوادگی، نسل، بین نسلی، زنان، گچساران*

---

[۱] استاد بخش جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول) henayat@rose.shirazu.ac.ir
[۲] دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران homayoun.hashemi1369@gmail.com
[۳] استادیار بخش جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران mtabbasi@gmail.com
[۴] دانشیار بخش جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران goli@shirazu.ac.ir

مقدمه و بیان مسأله

خانواده یکی از نهادهای مهم اجتماعی محسوب می‌شود، دورکیم معتقد است که خانواده گروهی طبیعی نیست که به وسیله والدین بنا شده باشد بلکه نهادی است اجتماعی که عوامل اجتماعی آن را به وجود آورده‌اند. از نظر پارسنز، اگر خانواده را از نظر جامعه‌شناسی مطالعه کنیم، غیر از وظیفه تولید نسل و تعیین هویت اجتماعی فرزندان وظیفه دیگری ندارد. اجتماعی کردن ابتدایی کودکان توسط خانواده باعث می‌شود، آنها بتوانند در آینده عضوی از جامعه باشند. یک جنبه از جامعه‌شناسی پارسونز این است که نظام اجتماعی در مجموع به سوی استحکام و تعادل پیش می‌رود و در نتیجه، یکی از وظایف خانواده اجتماعی کردن کودک از طریق انتقال افکار، ارزش‌ها و مفاهیم عمیق اجتماعی در جهت حفظ و تعادل نظام است (*Michel, 1985*). ارزش‌های خانوادگی، ارزش‌های سنتی یا فرهنگی هستند که به ساختار، عملکرد، نقش‌ها، باورها، نگرش‌ها و ایده‌آل‌های خانواده مربوط می‌شوند. وقتی از ارزش‌های خانوادگی صحبت می‌شود، هنجارها و عرف‌هایی مد نظر می‌باشند که در سطح خانواده در یک جامعه وجود دارند و به احتمال زیاد به مرور زمان، با توجه به عوامل مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، دچار تغییراتی می‌شوند که از نسلی به نسل دیگر به صورت متفاوتی ابراز می‌گردند. از نظر بیکر، نسل گروهی از افراد هستند که در فاصله زمانی معینی به دنیا آمده‌اند. گروه‌هایی که مقارن با یک رویداد تاریخی بوده‌اند، نیز تحت عنوان نسل آن رویداد نام می‌برند، مثل کسانی که تجربه جنگ را داشته‌اند (*Fathi & et. al, 2011*). اختلاف نسلی، به معنای اختلافی طبیعی در باورها، ارزش‌ها و هنجارهای میان نسل‌ها شناخته می‌شود. این مفهوم بیش از هر چیز اشاره به جنبه‌های روان‌شناختی هر نسل دارد و در شکل عدم انطباق کامل جوانب رفتاری، اخلاقی، روانی و اجتماعی کنش‌های نسل جدید در مقابل نسل قبلی مشاهده می‌شود. تفاوت نسلی در نقطه مقابل انطباق نسلی قرار دارد (*Saroukhani & et. al, 2010*).

ما در زمانه تغییرات سریع اجتماعی هستیم، تغییرات بسیاری در انتظارات زنان و مردان از کار و خانواده روی داده که منجر به شکل‌گیری تناقضاتی در اذهان آنان گردیده و نتیجه این شکل‌گیری، مسائلی است که خود را در قالب مقاومت‌هایی صورت گرفته از ناحیه افراد در برابر نظام ارزش‌های سنتی جامعه نمایان ساخته و هزینه‌های متعددی از جمله کاهش احساس اهمیت نظام‌های ارزشی و هویتی در پی داشته‌است (*O'Donnell, 2003*). وقوع این تغییرات اجتماعی که با عنوان نوسازی از آن یاد می‌شود، منجر به تحول ساختار اجتماعی جوامع گشته و در کنار آن، ساختارهای متفاوت و پیشرفته جایگزین ساختارهای سنتی و

سازمان‌های اجتماعی خاص آن‌ها شده‌اند. در ادامه این روند تغییرات، شاهد تغییر در نظام ارزشی و گسترش مستمر ارزش‌هایی از قبیل برابری، آزادی انتخاب و امنیت و در نهایت تمایل به سمت فردگرایی، در پرتو افزایش ارزش دستاوردهای شخصی و خود مسئولیت‌پذیری نیاز بوده‌ایم (*Hohn & et. al, 2008*). می‌توان گفت در سطح خانواده، تغییر از خانواده گسترده به خانواده هسته‌ای، کاهش باروری و کوچک شدن خانواده‌ها، افزایش سن ازدواج، تغییر در الگوهای ازدواج و اولویت ازدواج برنامه‌ریزی شده در مقابل ازدواج سنتی، افزایش میانگین سن فرزندآوری، فاصله‌گذاری بین موالید، تحصیلات و اشتغال زنان و افزایش میزان طلاق در خانواده‌ها را شاهد هستیم. این تغییرات باعث تفاوت‌ها و در بعضی موارد تعارضات ارزشی بین نسلی شده و نسل جدید ارزش‌های خانوادگی خاص خود را دارد و به ارزش‌های والدین خود پایبند نیست. جامعه ما هم تحت تأثیر مدرنیزاسیون و تغییرات جهانی، افزایش شهرنشینی، افزایش تحصیلات و اشتغال زنان، بالا رفتن سن ازدواج و تغییرات در ساختار اجتماعی خانواده از این قاعده مستثنی نبوده و شاهد تغییرات گسترده‌ای در ارزش‌های خانوادگی بین نسلی می‌باشیم.

در ایران نگرشی مثبت به خانواده وجود دارد و فرد ایرانی همواره خانواده‌مدار بوده و بقای جامعه ایرانی بدون خانواده ممکن نبوده است. اما در عین حال تحقیقات اخیر حاکی از آن است که خانواده به‌ویژه نسل‌های جوان‌تر در تطابق خود با دگرگونی‌های اقتصادی اجتماعی با تناقضاتی مواجه شده و دچار مشکلات و مسائلی شده‌اند. شیوع این مشکلات و ژرفای برخی از آن‌ها، موجب شده‌است که برخی، وضعیت خانواده ایرانی را نابسامان و بحرانی اعلام کرده و اینکه خانواده ایرانی دچار خستگی مفرط شده و ادامه وضعیت کنونی خانواده را به مخاطره می‌اندازد. افزایش میزان طلاق، افزایش خانواده‌های اضطراری، کاهش میزان ازدواج، افزایش سن ازدواج، افزایش تجرد قطعی، کاهش تمایل به فرزندآوری، تغییر در ارتباطات دختران و پسران جوان، روابط جنسی خارج از خانواده، روابط جنسی پیش از ازدواج، کاهش اعتماد بین‌فردی در خانواده، ضعف کارآمدی خانواده، خانواده‌های تک‌والد، فردگرایی مفرط، کاهش سرمایه اجتماعی در خانواده، هم‌خانگی به‌عنوان شکلی از خانواده، تفاوت نسلی و گاهی تضاد نسلی، از جمله نتایج اعلام شده در این تحقیقات می‌باشند (*Azadarmaki & et. al, 2012*). رشد شهرنشینی، افزایش تحصیلات، میزان استفاده از رسانه‌ها، افزایش امید به زندگی، کاهش فرزندآوری، بهبود امکانات پزشکی و بهداشتی و رشد شاخص توسعه انسانی، همگی از جمله شاخص‌های نوسازی هستند که ایران در طول چند دهه گذشته، آن‌ها را تجربه کرده است. بهبود شاخص‌های تجددگرایی و نوسازی مذکور نشان

از افزایش سطح توسعه اقتصادی و انسانی جامعه ایرانی دارد و به تبع آن، تغییرات فرهنگی نیز به دنبال فرآیند نوسازی و تجددگرایی در جامعه ما به وقوع پیوسته است. هم‌زمان با تغییر ساختار سنتی خانواده به ساختار جدید، بسیاری از عناصر و اجزای خانواده از قبیل روابط زوجین، رابطه والدین با فرزندان، کارکردهای خانواده، سلسله مراتب درون خانواده و ازدواج، دچار تغییر شده است. در جامعه ما که در حال گذار از سنت به مدرنیته است، تغییراتی در خانواده که منطبق با این گذار باشد و پیش‌زمینه آن فراهم شده باشد، پذیرفته‌شدنی است. می‌توان گفت که تغییراتی نوظهور در این جامعه ایجاد شده و مستلزم توجه جدی است (*Modiri & et. al, 2017*). با وقوع این تغییرات گسترده نظیر جهانی‌شدن، پیشرفت تکنولوژی و فرآیند مدرنیته، در جوامع بشری، ساختار اجتماعی خانواده ایرانی نیز دچار تغییرات گسترده‌ای شده است. بر اساس آمارهای رسمی کشور، طی دهه‌های اخیر میانگین سن ازدواج زنان از ۱۹/۷ سال در سرشماری ۱۳۵۵ به ۲۳ سال در سرشماری ۱۳۹۵ رسیده است. یکی از مسائل اساسی در بحث جمعیت، مسئله زمان (سن) ازدواج و شکل‌گیری و ترکیب خانواده است. مطالعات نشان می‌دهد که دگرگونی‌های اجتماعی ـ اقتصادی و جمعیتی جامعه در جهت تلاش برای ارتقای موقعیت زنان، افزایش تحصیلات و تغییر سهم افراد و تحول در میزان دستیابی به همسر مناسب و تغییرات در هنجارها و ارزش‌های مرتبط با ازدواج و تشکیل خانواده (*Mahmoodian, 2004*)؛ و نیز میزان شهرنشینی، میزان اشتغال و اشتغال در بخش صنعت (*Kazemipour & et. al, 2010*)، از عوامل تشدیدکننده افزایش سن ازدواج هستند. سن ازدواج یکی از نشانه‌های مهم درباره وضعیت زنان می‌باشد. ویژگی‌های خانوادگی افراد نظیر میزان تحصیلات والدین، نحوه گذران اوقات فراغت، وجود جایگزین‌هایی برای زندگی ازدواجی و محل سکونت و شهرنشینی به‌عنوان شاخص‌های نوسازی، عمدتاً با ازدواج در سنین بالاتر، هماهنگ هستند (*Maitra, 2010*).

اهمیت و ضرورت پژوهش

در شرایط کنونی با لیبرالیزه شدن و آزاد شدن جامعه، یک نوع شکاف ارزشی بین نسل‌ها در جوامع مختلف و در درون خانواده‌ها پدیدار گردیده‌است که از آن به عنوان شکاف نسلی تعبیر می‌شود. در جوامع سنتی، هم در نهاد خانواده و هم در نهاد سیاسی، یکدستی ویژه‌ای دیده می‌شود، اما هنگامی که جامعه در مسیر تحولات فرهنگی و اجتماعی قرار گرفت، باید منتظر پدیده شکاف نسلی باشیم (*Adhami & et. al, 2017*)؛ و می‌توان گفت، به واسطه توسعه و پیشرفت‌های فناوری و ارتباطی، جوامع در حال گذار امروزی مثل ایران،

تغییر و تحولات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و جمعیتی بی‌نظیری را تجربه نموده و خواهد نمود. این امر موجب می‌گردد رفتار و نگرش‌های جمعیتی افراد نیز در معرض تغییر و تحول قرار گیرد. یکی از مهم‌ترین مسائلی که جمعیت‌های کنونی با آن مواجه هستند؛ تغییر در ارزش‌های خانوادگی می‌باشد. در جوامع امروزی، برخلاف وضعیت جوامع در گذشته، ارزش‌های خانوادگی دچار تغییرات گسترده‌ای شده‌اند (*Ghasemi & et. al, 2014*).

می‌توان گفت ترجیحات ارزشی بین نسلی، کم و کیفیت ارزش‌ها، نگرش‌ها و هنجارهای نسل جدید و رابطه نسل‌ها با یکدیگر از سؤال‌های اساسی جامعه محسوب می‌شود. هدف از این مطالعه، بررسی وضعیت تغییرات بین نسلی در جمعیت زنان ساکن شهر گچساران می‌باشد. شهر گچساران از جمله شهرهای نفت‌خیز و یکی از شهرهای استان کهگیلویه و بویراحمد در ایران می‌باشد که میزبان جمعیت زیادی از اقوام مختلف بوده و از نظر جمعیتی دارای شرایطی ناهمگن می‌باشد، مانند سایر نقاط کشور تحت تأثیر جریان‌های نوسازی و تغییرات جهانی، ارزش‌های خانوادگی نسبت به نسل‌های گذشته دچار تغییرات فراوانی شده‌است. در دهه‌های اخیر به دنبال رشد اقتصادی، افزایش سطح آموزش و تحصیلات، مهاجرت‌ها، افزایش دانش فناوری، وجود رسانه‌ها، ارتباطات جهانی، تغییرات سریع و مستمر در ارکان گوناگون زندگی اجتماعی و از جمله تغییر در خانواده به وقوع پیوسته، تغییرات سریع و مداوم در تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی دلیل انتخاب شهر گچساران به‌عنوان محل مطالعه می‌باشد؛ نتایج اطلاعات ثبتی مربوط به ثبت وقایع حیاتی در شهر گچساران نشان‌دهنده افزایش سن ازدواج، کاهش فرزندآوری، افزایش طلاق و کاهش شدید بعد خانوار در این شهر می‌باشد (اطلاعات وقایع آمارهای حیاتی، سازمان ثبت احوال کشور، سرشماری سال ۱۳۹۵). بررسی عوامل مختلف تأثیرگذار بر تغییرات نگرشی خانواده و نگرش و رفتار زنان نسبت به این تغییرات، امری بسیار ضروری و مهم می‌باشد که این مطالعه با توجه به جمعیت ناهمگون شهر گچساران و وجود اقلیت‌های مختلف قومی و جمعیت متنوع نسل‌های مختلف و همچنین تغییرات گسترده در ارزش‌های خانوادگی نسل‌های گذشته (باروری بالا، ازدواج در سنین پایین، تابو بودن طلاق، خانواده گسترده، روش‌های سنتی انتخاب همسر و عدم تعویق ازدواج به خاطر تحصیلات و اشتغال)، در پی بررسی و مطالعه آن می‌باشد. همچنین در این پژوهش مقایسه دو نسل از زنان شهرستان گچساران که در شرایط متفاوتی جامعه‌پذیر شده‌اند و به تبع آن ارزش‌پذیری آن‌ها متفاوت است، مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

پیشینه پژوهش

الف) تحقیقات داخلی

توسلی و قمریان (۱۳۹۳)، در پژوهشی با عنوان: تبیین جامعه‌شناختی تغییر ارزش‌ها در میان دختران و مادران آن‌ها، در بین دانشجویان دختر واحد علوم و تحقیقات تهران، تغییر ارزش‌ها در میان دختران و مادران را مورد بررسی قرار دادند. نتایج مطالعه آن‌ها نشان می‌دهد که در جامعه بین دو نسل نسبت به برخی از ارزش‌های اجتماعی تفاوت مشاهده می‌شود. ارزش‌ها و نگرش‌های متفاوت بین نسل‌ها، بحث فاصله افتادن نسل‌های پیشین از نسلی که قرار است جامعه‌پذیر گردد و این عمل باعث تداخل در تعامل بین دو نسل در ارکان زندگی اجتماعی می‌شود. یافته‌های تحقیق نشان داده‌است که در کل، شباهت نگرش مادران با دخترانشان نسبت به ارزش‌های اجتماعی در هر شش بعد مورد بحث در این تحقیق، تحصیلات، شغل، رابطه دختر و پسر، دین‌داری و طلاق و ازدواج بیشتر از حد متوسط می‌باشد (*Tavasoli & et. al, 2014*).

عباس‌زاده و همکاران (۱۳۹۹)، تأثیر نوسازی را بر تحول ارزش‌های خانوادگی سنتی در شهر تبریز در میان زنان و مردان متأهل بالای ۱۸ سال، مورد بررسی قرار دادند. هدف پژوهش حاضر مطالعه نقش نوسازی در تحولات ارزش‌های خانوادگی سنتی در بین نسل‌های مختلف است و یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که مؤلفه‌های نوسازی (تحصیلات، فردگرایی، عقلانیت ابزاری، بازاندیشی، مساوات‌طلبی جنسیتی، عرفی‌شدن و مصرف‌گرایی) تأثیر معناداری بر تحول ارزش‌های خانوادگی از سنتی به مدرن در نسل‌های چهارگانه داشته است. البته تأثیر مؤلفه‌های نوسازی بر ارزش‌های خانوادگی سنتی در نسل‌های مختلف یکسان نیست و این تأثیر از نسل اول به نسل چهارم روند افزایشی داشته است، مورد پژوهش قرار داده شده‌است (*Abaszadeh & et.al, 2020*).

عباسی و رضاپور (۱۴۰۴)، در پژوهشی با عنوان: فراتحلیل عوامل مرتبط با تغییر ارزش‌های خانوادگی و نگرش به طلاق و ازدواج در ایران، با استفاده از روش فراتحلیل، نتایج مطالعات انجام شده در ایران را مورد بررسی قرار دادند. یافته‌های پژوهش نشان داد که متغیرهایی مانند تحصیلات، شهرنشینی، اشتغال زنان، استفاده از رسانه‌های نوین، فردگرایی و تغییر سبک زندگی بیشترین تأثیر را بر تغییر ارزش‌های خانوادگی دارند. همچنین نتایج بیانگر آن بود که نگرش نسل‌های جدید نسبت به ازدواج و طلاق در مقایسه با نسل‌های گذشته انعطاف‌پذیرتر شده و خانواده ایرانی در حال گذار از الگوهای سنتی به الگوهای مشارکتی‌تر است (*Abbasi & Rezapour, 2025*).

عنبری و صیادیان (۱۴۰۴)، در پژوهشی با عنوان: مطالعه تاریخی فرایند توسعه نظام آموزشی دخترانه در ایران، این‌گونه استدلال می‌کنند که: اگر چه در دهه‌های اخیر، شاخص‌های توسعه انسانی در حوزه آموزش زنان به‌طور مستمر بهبود یافته‌اند، اما همچنان چالش‌هایی مانند کلیشه‌های جنسیتی و فرهنگی و ناهمگونی بازار کار، مانع از تحقق برابری آموزشی و فرصت‌های لازم برای کار زنان می‌شود (*Anbari & Sayadian, 2025*).

ب) تحقیقات خارجی

Chen & et. al (2024)، نزدیکی عاطفی بین نسلی را در چین، با هدف شناسایی مسیرهای متمایز نزدیکی عاطفی بین نسلی جمعی در خانواده‌های چند فرزند و بررسی عوامل مرتبط با آن مورد مطالعه قرار داده‌اند. این مطالعه از چهار موج مطالعات پانل خانواده چین (۲۰۱۸-۲۰۱۰) استفاده کرد. نتایج مطالعه نشان داده است که خانواده‌های سالخورده‌ای که دائماً به‌طور جمعی دوسوگرایانه این نزدیکی عاطفی بین نسلی را تجربه می‌کنند، شایسته توجه بیشتر هستند.

Yang & Cheng (2021)، تداوم و تغییرات در نگرش نسبت به ازدواج را در جامعه معاصر تایوان مورد مطالعه قرار دادند. یافته‌های این مطالعه حاکی از آن است که تغییرات اساسی در رابطه با نهاد ازدواج صورت گرفته است. اثر جایگزینی گروهی و همچنین تغییرات درون‌گروهی، محرک اصلی اکثر تغییرات در نگرش به ازدواج هستند. به‌طور کلی، اکثریت افراد در حال حاضر بر این باورند که ازدواج لزوماً شادی و رضایت بیشتری را در زندگی فرد به ارمغان نمی‌آورد. یافته‌های پژوهش تفاوت نسلی را در ارتباط با ارزش‌های خانوادگی و ارزش‌های ازدواج در بین زنان نسل کنونی با نسل‌های قبل، تأیید می‌نماید.

در پژوهش دیگری، بایوک‌کجی *Buyukkececi (2025)* با بررسی روابط بین نسلی پس از طلاق والدین نشان داد که کیفیت روابط عاطفی، میزان تماس و حمایت متقابل میان نسل‌ها مهم‌ترین عوامل حفظ همبستگی خانوادگی هستند. نتایج این مطالعه نشان داد که حتی در شرایط تغییر ساختار خانواده، پیوندهای بین نسلی می‌توانند تداوم یابند، مشروط بر آنکه تعاملات عاطفی میان اعضا حفظ شود.

Barni & et. al (2024)، در پژوهشی با عنوان: انتقال بین‌نسلی ارزش‌ها: از شباهت ارزشی والدین و فرزندان تا تداوم ارزش‌ها میان نسل‌ها، به بررسی نحوه انتقال ارزش‌های اجتماعی و خانوادگی از والدین به فرزندان پرداختند. نتایج نشان داد که میزان شباهت ارزشی میان والدین و فرزندان نقش تعیین کننده‌ای در تداوم ارزش‌های خانوادگی دارد. همچنین،

کیفیت روابط عاطفی در خانواده و شیوه‌های فرزندپروری، فرایند انتقال ارزش‌ها را تقویت می‌کند. پژوهشگران نتیجه گرفتند که اگر چه تغییرات اجتماعی و فرهنگی می‌تواند موجب بازتعریف برخی ارزش‌ها شود، اما ارزش‌های بنیادین خانواده از طریق تعاملات عاطفی و تربیتی میان نسل‌ها استمرار می‌یابد.

پیشینه پژوهش‌ها نشان می‌دهد که اگر چه مطالعات داخلی و خارجی همگی بر تغییرات نسلی در ارزش‌ها تأکید دارند، اما از نظر رویکرد و عمق تحلیل تفاوت‌هایی میان آن‌ها دیده می‌شود. پژوهش‌های داخلی بیشتر بر عوامل ساختاری مانند نوسازی، تحصیلات و فردگرایی تمرکز کرده‌اند و تغییرات ارزشی را عمدتاً پیامد تحول در ساختارهای اجتماعی می‌دانند، در حالی که پژوهش‌های خارجی به ابعاد عاطفی، نگرشی و تجربه زیسته نسل‌ها توجه بیشتری نشان داده‌اند. همچنین، در پژوهش‌های داخلی نوعی نگاه مقایسه‌ای مستقیم میان نسل‌ها دیده می‌شود، اما در مطالعات خارجی روندهای طولی و تغییرات تدریجی در نگرش‌ها برجسته‌تر است. با این حال، هر دو دسته پژوهش از نبود رویکرد اجتماعی فرهنگی رنج می‌برند و کمتر به تعامل میان عوامل فرهنگی و ساختاری در شکل‌گیری ارزش‌ها پرداخته‌اند. این موضوع نشان می‌دهد که برای درک جامع‌تر تغییرات نسلی، نیاز به پژوهش‌هایی در این زمینه احساس می‌شود.

چارچوب نظری پژوهش

تحول ارزش‌های خانوادگی یکی از شاخص‌های مهم تغییرات اجتماعی در جوامع در حال گذار است. بر اساس نظریه «دگرگونی ارزش‌های» اینگلهارت، در جوامعی که از وضعیت اقتصادی سخت به سمت توسعه‌یافتگی حرکت کرده‌اند، ارزش‌های مادی جای خود را به ارزش‌های فرامادی می‌دهند. در این فرآیند، نگرش به ازدواج، فرزندآوری، طلاق و روابط فرازناشویی نیز دستخوش تغییر می‌شود. در مطالعه حاضر، با تمرکز بر زنان شهر گچساران، تلاش می‌شود تأثیر ویژگی‌های زمینه‌ای (جمعیت‌شناختی و خانوادگی)، مصرف رسانه و سرمایه اقتصادی و اجتماعی بر ارزش‌های خانوادگی در چهار بُعد (نگرش به طلاق، ازدواج، فرزندآوری و روابط فرازناشویی) مورد بررسی قرار گیرد. اینگلهارت بر دو فرآیند اصلی در تغییر ارزش‌ها تأکید دارد.

فرضیه کمبود: نسل‌هایی که در دوران کمبود منابع رشد کرده‌اند، ارزش‌های مادی مانند امنیت اقتصادی و ثبات اجتماعی برایشان مهم‌تر است؛ در حالی که نسل‌هایی که در شرایط

مطلوب‌تری بزرگ شده‌اند، به ارزش‌های فرامادی مانند آزادی فردی، کیفیت زندگی، برابری جنسیتی و خودابرازی اهمیت بیشتری می‌دهند.

فرضیه اجتماعی‌شدن: ارزش‌های اساسی در دوران کودکی و نوجوانی شکل می‌گیرند و در طول زندگی نسبتاً ثابت باقی می‌مانند. بنابراین، تفاوت‌های بین نسلی در ارزش‌ها نتیجه تفاوت در شرایط اجتماعی ـ اقتصادی دوران رشد است. در مطالعه بین‌نسلی ارزش‌های خانوادگی در شهر گچساران، این فرضیه‌ها به ما کمک می‌کنند تا تغییر نگرش زنان نسبت به مسائل خانواده را درک کنیم. با توجه به اهداف مورد مطالعه و چارچوب نظری این پژوهش فرضیات مطرح شده به شرح زیر می‌باشند:

بین ارزش‌های خانوادگی دو نسل زنان متأهل ساکن شهر گچساران تفاوت معناداری وجود دارد. بین ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و زمینه‌ای پاسخگویان و ارزش‌های خانوادگی‌آنها در بین دو نسل تفاوت معناداری وجود دارد. بین پایگاه اقتصادی ـ اجتماعی پاسخگویان و ارزش‌های خانوادگی آنها در بین دو نسل تفاوت معناداری وجود دارد.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش تحقیقی کمی است، و در این تحقیق از تکنیک پیمایش استفاده شده است. جامعه آماری شامل زنان متأهل ساکن شهر گچساران، می‌باشد. بر اساس اطلاعات سرشماری ۱۳۹۵، جمعیت شهر گچساران ۹۶۷۲۸ نفر بوده است که از این میزان ۴۸۸۲۴ نفر مرد و ۴۷۹۰۴ نفر زن بوده‌اند. در این مطالعه از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چندمرحله‌ای استفاده شد. حجم نمونه معادل ۶۰۰ نفر در نظر گرفته شد. به منظور مقایسه بین نسلی، نمونه به دو گروه تقسیم گردید: ۳۰۰ نفر زنان نسل اول (ازدواج پیش از سال ۱۳۸۰) و ۳۰۰ نفر زنان نسل دوم (ازدواج پس از سال ۱۳۸۰). برای انتخاب نمونه، شهر گچساران به چند منطقه شهری تقسیم شد که این مناطق بر اساس تقسیمات جغرافیایی و محله‌های شناخته شده شهری شامل شش منطقه شد و برای رعایت نسبت جمعیتی و نمایندگی بهتر مناطق، تعداد نمونه‌های هر منطقه متناسب با جمعیت تقریبی آن تعیین گردید. تیم مصاحبه‌گران آموزش دیده، با مراجعه حضوری به درب منازل، پس از توضیح اهداف تحقیق و اخذ رضایت آگاهانه، اقدام به تکمیل پرسشنامه‌ها نمودند. در هر خوشه، انتخاب واحدهای مسکونی بر مبنای نمونه‌گیری سیستماتیک و با شرط حضور زن متأهل واجد شرایط در خانه و رعایت تقسیم‌بندی نسل اول و دوم بر اساس سال ازدواج (قبل یا بعد از ۱۳۸۰) صورت گرفت.

ابزار گردآوری در این مطالعه، پرسشنامه است که ترکیبی از پرسشنامه‌های استاندارد و پرسشنامه محقق ساخته است. روایی این پرسشنامه مورد تأیید اساتید و کارشناسان می‌باشد. پرسشنامه متشکل از گویه‌های استاندار است، در عین حال، برای آزمودن پایایی ابزار اندازه‌گیری(پرسشنامه)، در این مطالعه، از روش آلفای کرونباخ استفاده شد. برای این منظور از طریق اجرای پیش‌آزمون و تکمیل ۶۰ پرسشنامه، به بررسی پایایی، پرداخته شد که نتایج آن در جدول زیر، ارائه شده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، نتایج آزمون نشان‌دهنده پایایی بالا و قابل قبول آنها می‌باشد و مناسب بودن گویه‌ها را برای انجام این پژوهش تأیید می‌کند.

جدول ۱: آزمون پایایی پرسشنامه‌ها

Table 1: *Reliability Test of Questionnaires*

مفاهیم	تعداد گویه	میزان آلفای کرونباخ
Concepts	*Number of Items*	*Cronbach's Alpha*
نگرش به ازدواج	۱۳	۰/۷۴۰
نگرش به طلاق	۱۰	۰/۵۹۲
نگرش به روابط فرازناشویی	۱۲	۰/۵۵۹
نگرش باروری	۱۶	۰/۹۴۰

متغیر وابسته در این پژوهش، ارزش‌های خانوادگی می‌باشد که با توجه به نگرش افراد سنجیده می‌شوند و شامل نگرش نسبت به ازدواج، نگرش نسبت به طلاق، نگرش نسبت به فرزندآوری و نگرش نسبت به روابط فرازناشویی می‌باشند. برای سنجش نگرش به ازدواج از پرسشنامه استاندارد صاحبی استفاده شده است. این پرسشنامه دارای ۱۳ سؤال می‌باشد و بر اساس طیف لیکرت پنج درجه‌ای می‌باشد برای سنجش نگرش به طلاق از مقیاس استاندارد کینایرد و جرارد (۱۹۸۶)، استفاده شده است. این مقیاس توسط کینایرد و جرارد(۱۹۸۶)، ساخته شده است. برای سنجش نگرش نسبت به فرزندآوری از پرسشنامه راد و ثوابی (۱۳۹۴)، استفاده شده است. این پرسشنامه دارای ۱۶ سؤال بوده و هدف آن ارزیابی میزان گرایش به باروری در زنان می‌باشد. برای سنجش نگرش به روابط فرازناشویی از پرسشنامه استاندارد واتلی (۲۰۰۸)، استفاده شده است. متغیرهای مستقل در این پژوهش شامل ویژگی‌های زمینه‌ای (سن، وضعیت اشتغال، تحصیلات، بعد خانوار، میزان درآمد ماهانه خانوار) بوده‌اند که در قالب سؤالات و گویه‌های مختلف مورد سنجش قرار گرفته و عملیاتی شده‌اند. همچنین در این پژوهش، نسل بر اساس سال ازدواج افراد تفکیک شده است: نسل اول

(قدیم): زنان متأهل که پیش از سال ۱۳۸۰ ازدواج کرده‌اند. نسل دوم(جدید): زنان متأهل که از سال ۱۳۸۰ به بعد ازدواج کرده‌اند.

داده‌ها با توجه به پرسشنامه مورد نظر که بعد از پالایش بوسیله متخصصان و روایی اولیّه، نهایی گردید، جمع‌آوری گردید و سپس در نرم‌افزار *SPSS* وارد، بازبینی و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. تجزیه و تحلیل داده‌ها در دو بخش کلی توصیف و تحلیل تقسیم‌بندی می‌گردد. در بخش توصیف هدف شناخت وضعیت کلی نمونه مورد بررسی است.

یافته‌های پژوهش

در این بخش یافته‌های توصیفی و تحلیلی مربوط به اطلاعات پاسخگویان مورد بررسی قرار گرفته است. این پژوهش در بین زنان حداقل یک بار ازدواج کرده ساکن شهر گچساران در استان کهگیلویه و بویراحمد انجام گرفته است. در این مطالعه زنان به دو نسل تقسیم شده‌اند. زنانی که قبل از ۱۳۸۰ ازدواج کرده‌اند به‌عنوان نسل اول و زنانی که بعد از ۱۳۸۰ ازدواج کرده‌اند، به‌عنوان نسل دوم در نظر گرفته شده‌اند. در ایران، آغاز دهه ۱۳۸۰ شمسی (معادل اوایل دهه ۲۰۰۰ میلادی) با دسترسی عمومی‌تر به اینترنت، گسترش تلفن‌های همراه، و ظهور رسانه‌های اجتماعی همراه بود. به همین دلیل، سال ۱۳۸۰ را می‌توان به‌عنوان یک مرز نسلی در نظر گرفت؛ نسلی که در دوران پیش از رواج فناوری‌های ارتباطی ازدواج کرده‌اند (نسل اول) و نسلی که ازدواج آنان با عصر اطلاعات، اینترنت و جهانی‌شدن فرهنگی همزمان شده‌است (نسل دوم). این یک تقسیم‌بندی کاملاً منطقی می‌باشد زیرا، بر اساس نظریه "جهانی‌شدن فرهنگی" هابرماس و نظریه "انقلاب دیجیتال" کاستلز (۱۹۹۶)، رواج فناوری‌های ارتباطی موجب ایجاد تفاوت‌های جدی در ارزش‌ها، نگرش‌ها و شیوه‌های زیست اجتماعی نسل‌هامی‌شود؛ همچنین نظریه اجتماعی شدن دیجیتال (*Livingstone, 2002*)؛ تأکید می‌کند که نسلی که در معرض اینترنت و رسانه‌های جدید قرار گرفته، ارزش‌های متفاوتی از نسل‌های پیشین خواهد داشت؛ از جمله ارزش‌های مربوط به خانواده، ازدواج، نقش‌های جنسیتی و فرزندآوری. تعداد کل پاسخگویان در این مطالعه، ۶۰۰ نفر بوده است که ۴۷/۵ درصد مربوط به زنان نسل اول و ۵۲/۵ درصد مربوط به زنان نسل دوم بوده‌اند.

نتایج آمار توصیفی در این پژوهش، شامل سن، بعد خانوار، اولین سن ازدواج می‌باشد. میانگین سن زنان در نسل اول ۲۶.۹۶ سال و در نسل دوم ۲۷.۶۲ سال است. این اختلاف سنی نشان‌دهنده تفاوت‌های نسلی و تأثیرات زمان بر روی سن ازدواج و فرزندآوری است. کمترین سن در نسل اول ۳۵ و در نسل دوم ۱۶ است، در حالی که بیشترین سن در نسل اول

۹۶ و در نسل دوم ۳۶ است. میانگین بعد خانوار در نسل اول ۷.۷۲ و در نسل دوم ۲.۱۴ است. این تفاوت نشان‌دهنده کوچک‌تر شدن اندازه خانواده‌ها در نسل دوم است. میانگین اولین سن ازدواج در نسل اول ۱۹.۳۶ سال و در نسل دوم ۲۴.۰۲ سال است که نشان‌دهنده افزایش سن ازدواج در نسل دوم است که می‌تواند به تغییرات اجتماعی و فرهنگی مرتبط باشد. نسل اول به‌طور کلی خانواده‌های بزرگ‌تر و سن ازدواج پایین‌تری داشتند، در حالی که نسل دوم تمایل به خانواده‌های کوچک‌تر و سن ازدواج بالاتری دارد. این تغییرات می‌تواند ناشی از تغییرات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی باشد که بر روی نگرش‌ها و رفتارهای خانوادگی تأثیر گذاشته است.

در زمینه اطلاعات جمعیت‌شناختی و زمینه‌ای ویژگی‌های مربوط به قومیت، شغل، پایگاه اقتصادی، تحصیلات، وضعیت اشتغال پاسخگویان، میزان درآمد خانوار ارائه شده است، در نسل اول، قوم لر بیشترین فراوانی را دارد، در حالی که در نسل دوم، قوم ترک با ۴۶.۳۵٪ در صدر قرار دارد. این تغییر ممکن است به مهاجرت‌ها یا تغییرات اجتماعی و فرهنگی در منطقه مربوط باشد. نسل دوم نسبت به نسل اول درصد کمتری از زنان خانه‌دار دارد و تعداد بیشتری از زنان به شغل‌های معلمی و کارمندی مشغول هستند. این تغییر نشان‌دهنده افزایش مشارکت زنان در بازار کار و تغییر در نقش‌های اجتماعی است. پایگاه اقتصادی زنان در نسل دوم نسبت به نسل اول بهبود یافته است. درصد بیشتری از زنان در پایگاه‌های اقتصادی متوسط و متوسط رو به بالا قرار دارند، که نشان‌دهنده بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی در نسل جدید است. نسل دوم به وضوح تحصیلات بالاتری نسبت به نسل اول دارد. عدم وجود بی‌سوادی در نسل دوم و افزایش درصد تحصیلات عالی (لیسانس و ارشد) نشان‌دهنده پیشرفت‌های آموزشی و افزایش دسترسی به تحصیلات عالی در این نسل است. نسل دوم به وضوح دارای تحصیلات بالاتر، شغل‌های متنوع‌تر و تمایل بیشتری به انتخاب همسر به صورت خودجوش است. این تغییرات می‌تواند ناشی از تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی باشد که بر روی نگرش‌ها و رفتارهای خانوادگی تأثیر گذاشته است. به‌طور کلی، این تغییرات نشان‌دهنده پیشرفت در زمینه‌های آموزشی و اجتماعی در نسل دوم است و می‌تواند به‌عنوان نشانه‌ای از تغییرات مثبت در جامعه تفسیر شود.

آمار توصیفی مربوط به متغیرهای وابسته میانی تحقیق برای روابط دو متغیره، شامل نگرش به ازدواج، نگرش به طلاق، نگرش به خیانت زناشویی و نگرش به باروری هستند، این متغیرها با توجه به پیشینه نظری و مفهومی تحقیق و فرض نویسندگان برای آزمون مدل تحقیق تعیین شده‌اند. آمار توصیفی برای کل زنان و به تفکیک نسل یعنی نسل اول و نسل

دوم زنان ارائه شده است. نتایج توصیفی این متغیرها نشان می‌دهدکه، از نظر نگرش به‌ازدواج باز هم افراد نسل اول نگرش بالاتری دارند و تمایل بیشتری به ازدواج دارند، از نظر نگرش به طلاق افراد نسل دوم نگرش بالاتری را نشان داده‌اند، یعنی تمایل بیشتری به طلاق دارند. از نظر نگرش به خیانت زناشویی تقریباً مثل هم هستند با این تفاوت که نگرش زنان نسل دوم ملایم‌تر می‌باشد. از نظر نگرش به باروری افراد نسل اول نگرش بالاتری را نشان دادند و تمایل بیشتری به باروری دارند.

در بخش تحلیل دو متغیره، رابطه هر کدام از متغیرهای مستقل نسبت به متغیرهای وابسته انتخاب شده، مورد سنجش قرار گرفته‌است. متغیرهای وابسته در این پژوهش شامل نگرش به ازدواج، نگرش به طلاق، نگرش نسبت به روابط فرازناشویی و رفتارهای باروری بودند که هر کدام با استفاده از یک پرسشنامه استاندارد مورد سنجش قرار گرفته‌اند. در بحث نتایج رابطه هر کدام از متغیرهای مستقل مثل سن، سن در اولین ازدواج، نسل، قومیت، وضعیت اشتغال، شغل، بعد خانوار، میزان درآمد، پایگاه اقتصادی، تحصیلات فرد پاسخگو، و الگوی ازدواج بر روی متغیرهای وابسته تحقیق مورد سنجش قرار گرفته‌است که برای این امر از همبستگی پیرسون در دو سطح معناداری ۹۹ و ۹۵ استفاده شده است. آزمون‌ها برای کل افراد و همچنین نسل اول و نسل دوم به تفکیک اجرا شده است.

نتایج در جدول ۲ به‌وضوح نشان می‌دهد که سن با نگرش به‌ازدواج رابطه‌ای منفی و معنادار دارد؛ به این معنا که با افزایش سن، نگرش مثبت نسبت به ازدواج کاهش می‌یابد. این الگو در کل نمونه و در هر دو نسل مشاهده شد، با این تفاوت که شدت این رابطه در نسل اول بیشتر از نسل دوم بوده‌است. این یافته می‌تواند نشانگر آن باشد که افراد مسن‌تر، به‌ویژه در نسل اول، نسبت به ازدواج نگاه محافظه‌کارانه‌تر یا حتی بدبینانه‌تری دارند که‌احتمالاً متأثر از تجارب زیسته، فشارهای اقتصادی، یا ناکامی‌های زندگی زناشویی در طول عمر است. در مقابل، گر چه در نسل دوم نیز رابطه منفی میان سن و نگرش به‌ازدواج وجود دارد، اما شدت آن کمتر بوده و ممکن است حاکی از انعطاف‌پذیری بیشتر و نگرش بازتر نسل جوان‌تر نسبت به نهاد ازدواج باشد. در ارتباط با نگرش به طلاق نیز نتایج حاکی از وجود تفاوت نسلی معنادار است. در حالی‌که در کل نمونه و نسل اول رابطه‌ای منفی و معنادار میان سن و نگرش به طلاق مشاهده شد، در نسل دوم این رابطه به‌طور معناداری مثبت بوده‌است. به‌عبارت دیگر، با افزایش سن، نگرش منفی نسبت به طلاق در نسل اول تشدید می‌شود، در حالی که در نسل دوم، افراد بزرگ‌تر نگرش مثبت‌تری نسبت به طلاق دارند. این تفاوت می‌تواند بیانگر نوعی چرخش ارزشی میان نسل‌ها باشد؛ چنان‌که نسل دوم، به‌ویژه در سنین بالاتر، طلاق را

به‌عنوان راه حلی مشروع و قابل قبول در برابر بحران‌های زناشویی می‌پذیرد. در حالی‌که نسل اول، احتمالاً به دلایل فرهنگی، مذهبی یا عرفی، همچنان طلاق را پدیده‌ای منفی تلقی می‌کند. یافته‌های مرتبط با نگرش به روابط فرازناشویی نیز جالب توجه است. در کل نمونه و در نسل دوم، رابطه بین سن و نگرش به این نوع روابط معنادار نبود. با این حال، در نسل اول رابطه‌ای منفی و معنادار وجود داشت، به‌طوری که با افزایش سن، نگرش منفی‌تری نسبت به روابط فرازناشویی شکل می‌گرفت. این تفاوت را می‌توان ناشی از نقش پررنگ‌تر هنجارهای اخلاقی و سنتی در زندگی نسل اول دانست؛ در حالی‌که در نسل دوم، ممکن است تساهل اخلاقی، فردگرایی یا تحولات ارزشی، منجر به کاهش حساسیت یا یکدستی نگرشی نسبت به‌این پدیده شده باشد. در نهایت، در خصوص رفتارهای باروری، نتایج حاکی از وجود رابطه‌ای مثبت و معنادار با سن در کل نمونه و هر دو نسل بود. به‌عبارت دیگر، با افزایش سن، سطح رفتارهای باروری نیز افزایش یافته است. شدت این رابطه در نسل دوم بیش از نسل اول گزارش شد، که می‌تواند به دلایلی چون تفاوت در سن ازدواج، تعداد فرزندان، یا سبک‌های زندگی مرتبط با باروری در دو نسل بازگردد. این یافته نشان می‌دهد که الگوهای باروری نیز همچون نگرش‌های خانوادگی تحت تأثیر عامل سن و همچنین تفاوت‌های نسلی قرار دارند.

با توجه به جدول ۲، در مورد نگرش به ازدواج، در کل نمونه رابطه‌ای منفی و نسبتاً ضعیف اما معنادار با سن اولین ازدواج مشاهده می‌شود، این بدان معناست که افرادی که دیرتر ازدواج کرده‌اند، به‌طور متوسط نگرش مثبت‌تری نسبت به ازدواج ندارند، بلکه حتی کمی منفی‌تر هستند. در بررسی نسلی، در نسل اول رابطه‌ای مثبت و معنادار بین سن ازدواج و نگرش به ازدواج مشاهده می‌شود، به‌گونه‌ای که‌افراد با سن بالاتر در هنگام ازدواج، نگرش مثبت‌تری نسبت به آن دارند. در مقابل، در نسل دوم، رابطه‌ای منفی و بسیار قوی یافت شد که نشان می‌دهد افراد نسل دوم که دیرتر ازدواج کرده‌اند، نگرش منفی‌تری نسبت به ازدواج دارند. این تفاوت نسلی می‌تواند بازتاب‌دهنده نوع نگاه متفاوت به ازدواج در میان نسل‌ها باشد؛ چنان‌که نسل دوم، ازدواج در سنین بالاتر را نه ناشی از آمادگی، بلکه به‌مثابه تأخیر، تردید یا فقدان مطلوبیت تلقی می‌کند. در مورد نگرش به طلاق، در هر سه سطح (کل نمونه، نسل اول و نسل دوم) رابطه‌ای مثبت و معنادار با سن ازدواج وجود دارد و همان‌طور که در جدول مشاهده می‌شود، ضرایب همبستگی رابطه‌ای قوی را نشان می‌دهد. این رابطه در نسل اول نیز وجود دارد و در نسل دوم شدت بیشتری دارد، به‌عبارت دیگر، هر چه افراد در سن بالاتری ازدواج کرده‌اند، نگرش مثبت‌تری نسبت به طلاق دارند. این یافته ممکن است بیانگر این باشد که تجربه دیرهنگام ازدواج با افزایش فردگرایی، خودآگاهی و آگاهی بیشتر نسبت به حق

انتخاب و خاتمه روابط همراه است. در زمینه نگرش به روابط فرازناشویی، در کل نمونه و در نسل اول، رابطه‌ای مثبت و معنادار بین سن اولین ازدواج و این نگرش دیده می‌شود. به‌ویژه در نسل اول، این رابطه نسبتاً قوی‌تر است. اما در نسل دوم، این رابطه معنادار نیست، این تفاوت نشان می‌دهد که در نسل اول، احتمالاً تأخیر در ازدواج با گشایش ارزشی نسبت به روابط خارج از چارچوب زناشویی همراه بوده است، در حالی‌که در نسل دوم، ممکن است عوامل دیگری از جمله تأثیر شبکه‌های اجتماعی، آموزش، یا تحولات فرهنگی نقش پررنگ‌تری داشته باشند که رابطه خطی مشخصی میان این دو متغیر ایجاد نمی‌کند. در رابطه با رفتارهای باروری، الگوی دوگانه‌ای میان نسل‌ها مشاهده می‌شود. در کل نمونه، رابطه‌ای مثبت و معنادار میان سن ازدواج و رفتارهای باروری گزارش شده است، که نشان می‌دهد با افزایش سن ازدواج، رفتارهای باروری نیز تغییر یافته‌اند. با این حال، در نسل اول این رابطه منفی است، یعنی افرادی که دیرتر ازدواج کرده‌اند، رفتارهای باروری کمتری از خود نشان داده‌اند. در مقابل، در نسل دوم رابطه بسیار قوی و مثبت است، که می‌تواند نشانه‌ای از افزایش آگاهی، برنامه‌ریزی و پذیرش فرزندآوری حتی در سنین بالاتر باشد. این یافته به‌وضوح تفاوت رویکرد دو نسل نسبت به موضوع باروری را نشان می‌دهد.

جدول ۲: آزمون همبستگی میان متغیرها

Table 2: *Correlation Test between Variables*

		همبستگی پیرسون	معناداری	همبستگی پیرسون	معناداری	همبستگی پیرسون	معناداری
		Pearson Correlation	*Sig.*	*Pearson Correlation*	*Sig.*	*Pearson Correlation*	*Sig.*
نگرش به ازدواج	کل	-۰/۳۱۵	**	-۰/۰۸۱	*	-۰/۱۵۴	**
	نسل اول	-۰/۵۱۲	**	۰/۲۵۱	**	-۰/۳۸۸	**
	نسل دوم	-۰/۲۷۳	**	-۰/۴۹۱	**	-۰/۰۱۵	*N*
نگرش به طلاق	کل	-۰/۴۴۹	**	۰/۵۴۹	**	-۰/۵۰۱	**
	نسل اول	-۰/۲۴۷	**	۰/۲۱۹	**	-۰/۳۱۵	**
	نسل دوم	-۰/۳۹۶	**	۰/۴۸۵	**	-۰/۳۵۲	**
نگرش به روابط فرازناشویی	کل	۰/۰۳۲	*N*	۰/۱۱۱	**	-۰/۱۴۰	**
	نسل اول	-۰/۳۷۳	**	۰/۳۲۳	**	-۰/۳۷۶	**
	نسل دوم	۰/۰۸۶	*N*	۰/۱۰۴	*N*	-۰/۲۲۵	**

		همبستگی پیرسون	معناداری	همبستگی پیرسون	معناداری	همبستگی پیرسون	معناداری
		Pearson Correlation	*Sig.*	*Pearson Correlation*	*Sig.*	*Pearson Correlation*	*Sig.*
رفتارهای باروری	کل	۰/۴۹۴	**	۰/۱۵۰	**	۰/۳۸۳	**
	نسل اول	۰/۳۰۱	**	-۰/۱۷۶	**	۰/۲۵۱	**
	نسل دوم	۰/۵۹۹	**	۰/۶۶۱	**	۰/۱۷۲	**

همچنین جدول ۲، رابطه متغیرهای وابسته با متغیر بعد خانوار را نیز نشان می‌دهد و همان‌طور که مشاهده می‌شود، در خصوص نگرش به ازدواج، همبستگی منفی و معناداری بین بعد خانوار و نگرش به ازدواج در کل نمونه مشاهده شد (۰.۱۵۴-). این رابطه برای نسل اول با شدت بیشتری وجود دارد (۰.۳۸۸-)، اما در نسل دوم نه تنها رابطه معناداری وجود ندارد، بلکه ضریب همبستگی بسیار ضعیف و غیرمعنادار است (۰.۰۱۵-). این امر نشان می‌دهد که در نسل اول، افزایش تعداد اعضای خانواده با نگرش منفی‌تری نسبت به ازدواج همراه است، در حالی که در نسل دوم این ارتباط تقریباً از بین رفته است؛ به‌گونه‌ای که بعد خانوار نقش معناداری در نگرش به ازدواج ایفا نمی‌کند. در زمینه نگرش به طلاق، هم در کل نمونه و هم در هر دو نسل، رابطه‌ای معنادار و منفی با بعد خانوار مشاهده می‌شود. ضریب همبستگی برای کل نمونه برابر با ۰.۵۰۱- است که نشان‌دهنده شدت بالای رابطه منفی است. این روند برای نسل اول (۰.۳۱۵-) و نسل دوم (۰.۳۵۲-) نیز برقرار است، هر چند در نسل دوم، شدت همبستگی اندکی بیشتر از نسل اول است. می‌توان گفت که با افزایش تعداد اعضای خانواده، نگرش منفی‌تری نسبت به طلاق در هر دو نسل شکل می‌گیرد، شاید به‌دلیل نگرانی از فروپاشی ساختار خانوادگی گسترده‌تر و تأثیرات آن بر سایر اعضای خانواده.

در مورد نگرش به روابط فرازناشویی، رابطه معناداری با بعد خانوار وجود دارد، اما شدت این رابطه در نسل‌ها متفاوت است. در کل نمونه، همبستگی منفی اما نسبتاً ضعیفی (۰/۱۴۰-) دیده می‌شود. در نسل اول، این رابطه با شدت بیشتری (۰.۳۷۶-) و در سطح معناداری بالایی مشاهده می‌شود. در نسل دوم نیز این رابطه منفی و معنادار است (۰.۲۲۵-)، اما نسبت به نسل اول ضعیف‌تر است. بنابراین، می‌توان چنین برداشت کرد که در خانواده‌های پرجمعیت‌تر، احتمالاً به دلیل نظارت اجتماعی و اخلاقی بیشتر، نگرش منفی‌تری نسبت به روابط فرازناشویی وجود دارد؛ هر چند این نگرش در نسل دوم نسبت به نسل اول تضعیف شده

است. بر خلاف سایر متغیرهای وابسته، رابطه بین بعد خانوار و رفتارهای باروری در جهت مثبت و معنادار است. در کل نمونه، ضریب همبستگی برابر با ۰.۳۸۳ است. این رابطه هم در نسل اول (۰.۲۵۱) و هم در نسل دوم (۰.۱۷۲) معنادار باقی می‌ماند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که در خانواده‌های بزرگ‌تر، رفتارهای باروری فعال‌تری مشاهده می‌شود؛ به‌عبارت دیگر، افراد خانواده‌های پرجمعیت تمایل بیشتری به فرزندآوری یا رفتارهای مرتبط با تولیدمثل دارند. این یافته می‌تواند منعکس‌کننده تأثیر فرهنگ خانواده‌های پرجمعیت بر نگرش و الگوهای باروری نسل‌ها باشد؛ گر چه در نسل دوم، شدت این اثر نسبت به نسل اول کاهش یافته است. در مجموع، نتایج، بیانگر آن است که بعد خانوار متغیری تأثیرگذار در تبیین نگرش‌ها و رفتارهای جمعیتی است. در نسل اول، تأثیرات این متغیر قوی‌تر و معنادارتر بوده، اما در نسل دوم این تأثیرات تضعیف شده‌اند یا در مواردی از بین رفته‌اند. این امر می‌تواند ناشی از تغییرات ارزشی، فردگرایی بیشتر نسل دوم، یا تغییر ساختار خانواده و شرایط زندگی در جامعه مدرن‌تر باشد.

جدول ۳ برای سنجش رابطه قومیت و متغیر نگرش به ازدواج، نتایج نشان می‌دهد که تفاوت معناداری در نگرش به ازدواج بر اساس قومیت وجود دارد؛ این تفاوت هم در کل نمونه (F=۱۱۲/۷۸۷ ؛P<۰/۰۱) و هم به تفکیک نسل اول (P<۰/۰۱ ؛F=۹/۹۳۷)، و نسل دوم (P<۰/۰۱ ؛F=۴/۶۴۱) مشاهده شده است. این نتایج حاکی از آن است که نگرش به ازدواج تحت تأثیر ترکیبی از عوامل قومی و نسلی قرار دارد و هر دو نسل اول و دوم به شکل معناداری نگرش متفاوتی نسبت به ازدواج دارند. می‌توان استنباط کرد که احتمالاً عوامل فرهنگی، هویتی و اجتماعی مرتبط با قومیت بر نوع نگاه افراد به ازدواج تأثیر گذاشته‌اند و با انتقال از نسل اول به نسل دوم، گرایش‌ها به تدریج تغییر یافته‌اند. در خصوص نگرش به طلاق، نیز تفاوت معنادار بر حسب قومیت در هر سه سطح (کل، نسل اول، نسل دوم) مشاهده شده است. در کل نمونه مقدار آماره F برابر ۷.۳۲۴ و در نسل اول و دوم به‌ترتیب برابر ۱۴.۱۵۲ و ۱۶.۷۳۴ است که همگی در سطح اطمینان ۹۹ درصد معنادار هستند. این یافته نشان می‌دهد که نگرش به طلاق نیز تا حد زیادی به بافت فرهنگی قومی بستگی دارد و تفاوت‌های قابل توجهی در میان گروه‌های قومی مختلف نسبت به طلاق وجود دارد. حتی در نسل دوم، که معمولاً انتظار می‌رود دیدگاه‌هایی مدرن‌تر داشته باشند، این تفاوت همچنان معنادار باقی مانده که می‌تواند نشانگر تداوم تأثیر ارزش‌های قومی از طریق خانواده و محیط اجتماعی باشد. در مورد نگرش به روابط فرازناشویی، برخلاف متغیرهای قبلی، در کل نمونه تفاوت معناداری مشاهده نشده است (P<۰/۰۵ ؛F=۰/۹۴۵). این بدان معناست که در نگاه

کلی، قومیت تأثیر معناداری بر نگرش به روابط فرازناشویی در سطح کلی ندارد. با این حال، هنگامی که نمونه به نسل‌ها تفکیک شده، تفاوت‌های معنادار نمایان می‌شوند؛ در نسل اول مقدار F برابر ۷.۷۴۵ و در نسل دوم ۳.۶۳۳ بوده است که هر دو معنادار هستند (به‌ترتیب در سطح ۰.۰۱ و ۰.۰۵). این نتایج نشان می‌دهند که گر چه در نگاه کلی تفاوتی مشاهده نمی‌شود، اما درون هر نسل قومیت نقش تمایزبخشی دارد. احتمال دارد که نسل دوم نسبت به نسل اول در معرض بیشتر رسانه‌ها، آموزش و تعاملات اجتماعی مدرن قرار گرفته باشد و همین موضوع بر برداشت آن‌ها از روابط فرازناشویی تأثیر گذاشته باشد، هر چند این تفاوت‌ها درون‌نسلی و نه بین‌نسلی دیده شده‌اند. در نهایت، درباره رفتارهای باروری، نتایج به روشنی بیانگر تفاوت‌های معنادار بین گروه‌های قومی‌هستند. در کل نمونه ($P<۰/۰۱$؛ $F=۱۸/۲۳۷$)، و نیز به تفکیک نسل اول ($P<۰/۰۱$؛ $F=۱۴/۹۷۲$) و نسل دوم ($P<۰/۰۱$؛ $F=۸/۴۰۴$)، همگی سطوح بالایی از معناداری را نشان می‌دهند. این موضوع حاکی از آن است که قومیت نقش قابل توجهی در شکل‌دهی به رفتارهای باروری دارد. این رفتارها می‌توانند شامل تعداد فرزندان، تمایل به فرزندآوری، استفاده‌از روش‌های پیشگیری، و سن ازدواج و فرزندآوری باشند که در میان قومیت‌های مختلف ممکن است به‌طور محسوسی تفاوت داشته باشند. چنین تفاوت‌هایی ممکن است ریشه در ساختارهای ارزشی، دینی، و سنتی متفاوتی داشته باشند که همچنان در نسل دوم نیز تأثیرگذار باقی مانده‌اند، گر چه احتمالاً با شدت کمتری نسبت به نسل اول.

در کل نمونه، وضعیت اشتغال تأثیر معناداری بر نگرش به‌ازدواج دارد ($P<۰/۰۱$؛ $F=۶/۹۰۲$). این نشان می‌دهد که افراد با وضعیت‌های شغلی متفاوت، نگرش‌های متفاوتی نسبت به ازدواج دارند. این تفاوت در نسل اول و دوم نیز به ترتیب با $F=۸/۶۵۶$ و $F=۱۶/۱۶۳$ و هر دو با سطح معناداری بالا ($P<۰/۰۱$) تأیید شده است که نشان‌دهنده اهمیت وضعیت اشتغال در شکل‌گیری نگرش‌های مربوط به ازدواج در هر دو نسل است، اما تأثیر آن در نسل دوم شدت بیشتری دارد. نگرش به طلاق نیز به‌شدت تحت تأثیر وضعیت اشتغال قرار دارد. این رابطه در کل نمونه با $F=۷۷/۰۸۳$ و $P<۰/۰۱$ بسیار معنادار است. این اثر قوی در نسل اول ($F=۱۵/۹۰۰$) و نسل دوم ($F=۵۳/۲۱۱$) نیز حفظ شده است، که دلالت بر این دارد که اشتغال نقش مهمی در نگرش افراد نسبت به طلاق ایفا می‌کند و افراد شاغل یا بیکار ممکن است دیدگاه‌های متفاوتی درباره طلاق داشته باشند. توجه به این نکته مهم است که تأثیر در نسل دوم بسیار قوی‌تر است که ممکن است نشان‌دهنده تغییرات اجتماعی و اقتصادی این نسل باشد. نگرش به روابط فرازناشویی نیز به‌طور معنی‌داری تحت تأثیر وضعیت اشتغال است

(F=۳۴/۲۸۰۶)، (P<۰/۰۱) و این موضوع هم در نسل اول (F=۴۴/۲۸۷)، و هم نسل دوم (F=۲۹/۷۶۸)، به وضوح دیده می‌شود. این یافته‌ها می‌تواند بیانگر این باشد که اشتغال و جایگاه شغلی، سطح نگرش‌ها نسبت به روابط فرازناشویی را در میان افراد تغییر می‌دهد و نقش مهمی در تعیین این نگرش‌ها دارد. در نهایت، وضعیت اشتغال بر رفتارهای باروری نیز تأثیرگذار است، به‌طوری که در کل نمونه این تأثیر معنادار گزارش شده است (P<۰/۰۱، F=۸/۲۴۹). با این حال، در نسل اول این رابطه معنادار نیست (P>۰/۰۵، F=۱/۹۴۲)، ولی در نسل دوم با F=۱۳/۳۰۹ و سطح معناداری بالا مشاهده می‌شود. این امر می‌تواند نشان‌دهنده آن باشد که اشتغال در نسل دوم نقش کلیدی‌تری در تعیین رفتارهای باروری ایفا می‌کند و ممکن است با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی نسل دوم، اشتغال بر تصمیم‌گیری‌های مرتبط با فرزندآوری اثرگذارتر باشد. در مجموع، یافته‌ها بیانگر آن است که وضعیت اشتغال به‌عنوان یکی از عوامل مهم اجتماعی ـ اقتصادی تأثیر قابل توجهی بر نگرش‌ها و رفتارهای مرتبط با ازدواج، طلاق، روابط فرازناشویی و باروری دارد و این تأثیرات در نسل دوم نسبت به نسل اول بیشتر و گسترده‌تر است.

رابطه میان درآمد و نگرش به ازدواج برای کل نمونه معنادار گزارش شده است (P<۰/۰۱، F=۱۲/۹۸۷)، این نتیجه حاکی از آن است که تفاوت درآمدی به‌طور کلی نقش مؤثری در شکل‌گیری نگرش افراد نسبت به ازدواج دارد. این رابطه در نسل اول به شکل بسیار قوی‌تری مشاهده می‌شود (P<۰/۰۱، F=۱۴۵/۶۹۴)، که نشان‌دهنده آن است که در میان مهاجران نسل اول، سطح درآمد تأثیر بسیار بالاتری بر نگرش به ازدواج دارد. در نسل دوم نیز این رابطه معنادار است (P<۰/۰۱، F=۲۴/۲۶۴)، ولی شدت آن نسبت به نسل اول کمتر است، که می‌تواند نشان‌دهنده تغییر تدریجی ارزش‌ها و کاهش وابستگی نگرش به ازدواج به وضعیت اقتصادی در نسل‌های بعدی باشد. در خصوص نگرش به طلاق نیز درآمد تأثیر قابل توجهی بر نگرش کلی افراد دارد (P<۰/۰۱، F=۱۲۹/۶۰۳)، هر چند که در نسل اول شدت این تأثیر کمتر (F=۵۷/۶۷۸) و در نسل دوم بیشتر (F=۱۲۹/۹۲۸) است. این امر می‌تواند بیانگر آن باشد که در نسل دوم، با وجود تجربه جامعه میزبان و تفاوت‌های فرهنگی، نقش عوامل اقتصادی در پذیرش یا طرد طلاق پررنگ‌تر شده است. در زمینه نگرش به روابط فرازناشویی، درآمد برای کل نمونه تأثیر معناداری دارد (P<۰/۰۱، F=۱۰/۲۸۴)، اما در تحلیل تفکیکی، این رابطه در نسل اول معنادار نیست (P>۰/۰۵، F=۱/۳۷۷). در حالی که در نسل دوم به شدت معنادار گزارش شده است (P<۰/۰۱، F=۲۸/۹۲۴)، این یافته به خوبی بیانگر این واقعیت است که در نسل دوم، درآمد نقش برجسته‌تری در شکل‌گیری نگرش نسبت به

روابط فرازناشویی دارد و ممکن است به دلیل افزایش آزادی‌های فردی، تجربه محیط اجتماعی متفاوت، و دسترسی به منابع فرهنگی متفاوت باشد. در نهایت، در خصوص رفتارهای باروری، رابطه معناداری میان سطح درآمد و رفتارهای باروری در کل نمونه وجود دارد ($P<۰/۰۱$، $F=۷/۱۸۹$)، این رابطه در نسل اول نیز معنادار است ($P<۰/۰۱$، $F=۱۱/۵۸۵$)، ولی در نسل دوم شدت آن بسیار بالاتر گزارش شده است ($P<۰/۰۱$، $F=۱۹۵/۸۶۶$)، این تفاوت چشمگیر در نسل دوم می‌تواند ناشی از ارتباط مستقیم‌تر درآمد با امکان استفاده از روش‌های پیشگیری، دسترسی به خدمات بهداشتی و تصمیم‌گیری آگاهانه در مورد فرزندآوری باشد. همان‌طور که مشاهده شد، متغیر درآمد یکی از عوامل کلیدی و تعیین‌کننده در شکل‌گیری نگرش‌ها و رفتارهای مرتبط با ازدواج، طلاق، روابط فرازناشویی و باروری است؛ همچنین، شدت و جهت این تأثیرات در بین نسل اول و دوم متفاوت است، به‌گونه‌ای که در برخی موارد مانند نگرش به طلاق و رفتارهای باروری، نسل دوم تأثیرپذیری بیشتری از وضعیت اقتصادی دارد. این یافته‌ها می‌توانند گواهی بر نقش میانجی‌گری فرآیند جامعه‌پذیری مجدد، دسترسی به منابع فرهنگی و تغییر در نظام ارزشی در نسل دوم مهاجران باشند.

جدول ۳: آزمون تحلیل واریانس رابطه متغیر قومیت با متغیرهای وابسته تحقیق

Table 3: *Analysis of Variance Test of the Relationship between the Ethnicity Variable and the Dependent Variables of the Research*

	قومیت			درآمد		اشتغال		شغل		تحصیلات		طبقه	
	Ethnicity			*Income*		*Employment*		*Occupation*		*Education*		*Class*	
		معناداری	آماره F	معناداری	آماره F	معناداری	آماره F	معناداری	آماره F	معناداری	آماره F	معناداری	آماره F
نگرش به ازدواج	کل	**	۱۱۲/۷۸۷	**	۱۲/۹۸۷	**	۶/۹۰۲	*	۳/۱۲۴	**	۲۹/۳۰۷	**	۳۳/۲۲۸
	نسل اول	**	۹/۳۹۷	**	۱۴۵/۶۹۴	**	۸/۶۵۶	**	۶/۰۵۵	**	۴۱/۹۰۱	**	۱۳/۵۲۱
	نسل دوم	**	۴/۴۶۱	**	۲۴/۲۶۵	**	۱۶/۱۶۳	**	۱۶/۹۲۷	**	۲۵/۳۴۵	**	/۶۱۵ ۱۰۷
نگرش به طلاق	کل	**	۷/۳۲۴	**	۱۲۹/۶۰۳	**	۷۷/۰۸۳	**	۴۲/۵۵۹	**	۵۳/۸۹۹	**	۵۲/۶۷۰
	نسل اول	**	۱۴/۱۵۲	**	۵۷/۶۷۸	**	۱۵/۹۰۰	**	۹/۹۵۵	**	۳۶/۴۳۵	**	۱۲/۵۲۷
	نسل دوم	**	۱۶/۷۳۴	**	۱۲۹/۹۲۸	**	۵۳/۲۱۱	**	۳۵/۶۲۳	**	۳۲/۱۰۵	**	۳۶/۸۵۱
نگرش به روابط فرازناشویی	کل	N	۰/۹۴۵	**	۱۰/۲۸۴	**	۳۴/۲۸۰	**	۳۶/۳۵۷	**	۲۲/۸۷۵	**	۶/۲۵۳
	نسل اول	**	۷/۷۴۵	N	۱/۳۷۷	**	۴۴/۲۸۷	**	۸۴/۹۴۴	**	۲۹/۸۵۷	**	۲۴/۶۷۷
	نسل دوم	*	۳/۶۳۳	**	۲۸/۹۲۴	**	۲۹/۷۶۸	**	۱۴/۴۳۷	**	۳۹/۶۶۸	**	۱۵/۱۹۳

		قومیت		درآمد		اشتغال		شغل		تحصیلات		طبقه	
		Ethnicity		*Income*		*Employment*		*Occupation*		*Education*		*Class*	
رفتارهای باروری	کل	۱۸/۲۳۷	**	۷/۱۸۹	**	۸/۲۴۹	**	۰/۸۸۷	**	۲۶/۱۹۵	**	۲۹/۹۳۵	**
	نسل اول	۱۴/۹۷۲	**	۱۱/۵۸۵	**	۱/۹۴۲	*N*	۱۲/۹۶۵	**	۱۵/۲۶۶	**	۱۴/۶۸۴	**
	نسل دوم	۸/۴۰۴	**	۱۹۵/۸۶۶	**	۱۳/۳۰۹	**	۱۲/۴۹۴	**	۵۶/۶۵۲	**	۴۵/۶۸۵	**

جدول ۳، نتایج تحلیل واریانس متغیر مستقل شغل با متغیرهای وابسته تحقیق را نیز، نشان می‌دهد. شغل شامل خانه‌دار کارگر ساده یا کارمند، مشاغل با درآمد بالا مثل شرکت نفت، پزشک یا استاد دانشگاه و غیره می‌باشد. نوع شغل زنان به‌عنوان متغیر مستقل و متغیرهای وابسته شامل نگرش به ازدواج، نگرش به طلاق، نگرش به روابط فرازناشویی و رفتارهای باروری مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج به‌دست آمده حاکی از معناداری بسیاری از این روابط هستند که می‌تواند نشان‌دهنده تأثیر معنادار جایگاه شغلی افراد بر ابعاد مختلف نگرشی و رفتاری آن‌ها در زمینه روابط خانوادگی و باروری باشد. در سطح کلی نمونه، نتایج حاکی از وجود تفاوت معنادار در نگرش به ازدواج بر حسب شغل پاسخ‌گویان است ($P<۰/۰۵$، $F=۳/۱۲۴$). این یافته بیانگر آن است که موقعیت شغلی افراد نقش تأثیرگذاری در نحوه نگرش آنان به مقوله ازدواج دارد؛ احتمالاً افراد دارای مشاغل مختلف به دلیل تفاوت در سطح تحصیلات، درآمد، شأن اجتماعی و نوع محیط‌های کاری، برداشت‌های متفاوتی از ارزش و ضرورت ازدواج دارند. بررسی جزئی‌تر در سطح نسل‌ها نشان می‌دهد که این تفاوت در هر دو نسل اول ($P<۰/۰۱$، $F=۶/۰۵۵$) و نسل دوم ($P<۰/۰۱$، $F=۱۶/۹۲۷$)، نیز معنادار است، که حاکی از پایداری اثر شغل در گذر زمان و نسل است. با این حال، شدت اثر در نسل دوم به مراتب بیشتر است، که می‌تواند نشان‌دهنده افزایش حساسیت نسل جدیدتر به وضعیت شغلی در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با ازدواج باشد. در خصوص نگرش به طلاق نیز یافته‌ها بیانگر رابطه‌ای بسیار معنادار در سطح کل ($P<۰/۰۱$، $F=۴۲/۵۵۹$)، هستند. به‌عبارتی، نوع شغل فرد می‌تواند در میزان پذیرش یا طرد طلاق به‌عنوان راهکاری برای حل اختلافات خانوادگی مؤثر باشد. در تحلیل‌های نسلی، هم در نسل اول ($P<۰/۰۱$، $F=۹/۹۵۵$) و هم در نسل دوم ($P<۰/۰۱$، $F=۳۵/۹۲۳$)، این رابطه تأیید شده است، ولی مجدداً شدت رابطه در نسل دوم بیشتر است. این تفاوت نسلی را می‌توان به عوامل فرهنگی و تحولات اجتماعی نسبت داد که نگرش‌های نسل دوم را بیش از گذشته نسبت به مسئله طلاق انعطاف‌پذیر و فردمحور ساخته است؛ ضمن آن‌که نسل جدید ممکن است به استقلال اقتصادی و شغلی خود اتکا بیشتری

داشته باشند، عاملی که طلاق را برای آنان تصمیمی سهل‌گیرانه‌تر می‌سازد. در خصوص نگرش به روابط فرازناشویی، رابطه‌ای کاملاً معنادار در سطح کل نمونه مشاهده شد (F=۳۶/۳۵۷ ،P<۰/۰۱)، این مسئله در نسل اول با شدت بیشتری نمود یافته است (F=۸۴/۹۴۴ ،P<۰/۰۱)، در حالی‌که در نسل دوم نیز این رابطه معنادار اما با شدت کمتری است (F=۱۴/۴۳۷ ،P<۰/۰۱)، این یافته‌ها قابل تأمل‌اند، زیرا نشان می‌دهند که موقعیت شغلی در شکل‌گیری نگرش نسبت به روابط فرازناشویی نقش اساسی دارد. احتمالاً مشاغلی که با سطح بالاتری از فشارهای روانی، محیط‌های مختلط یا تعاملات اجتماعی بیشتر همراه‌اند، نگرش‌های خاصی نسبت به وفاداری زناشویی در افراد ایجاد می‌کنند. همچنین اختلاف بین دو نسل می‌تواند ریشه در تفاوت‌های فرهنگی، مذهبی، یا درجه‌ی تأثیرپذیری از رسانه‌ها داشته باشد. در نهایت، در زمینه رفتارهای باروری، رابطه‌ای معنادار در سطح کل نمونه مشاهده شد (F=۷/۸۸۷ ،P<۰/۰۱)، این رابطه در هر دو نسل نیز معنادار گزارش شده است؛ در نسل اول (F=۱۲/۹۶۵ ،P<۰/۰۱)، و در نسل دوم (F=۱۲/۴۹۴ ،P<۰/۰۱)، این موضوع نشان می‌دهد که موقعیت شغلی افراد می‌تواند یکی از متغیرهای تأثیرگذار بر انتخاب‌های باروری آنان باشد. احتمالاً تفاوت در درآمد، میزان ساعات کاری، یا امنیت شغلی می‌تواند منجر به تفاوت در تعداد فرزندان، سن ازدواج، یا تصمیم به فرزندآوری شود. در مجموع، نتایج جدول بیانگر آن است که شغل افراد، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم وضعیت اجتماعی ـ اقتصادی، بر نگرش‌ها و رفتارهای مرتبط با ازدواج، طلاق، روابط فرازناشویی، و باروری تأثیرگذار است. این تأثیرات در هر دو نسل قابل مشاهده‌است، هر چند که در برخی متغیرها شدت آن در نسل دوم بیشتر است. این موضوع نشان‌دهنده نقش پررنگ‌تر شغل در ساختار ذهنی و سبک زندگی نسل جدید است. چنین یافته‌هایی می‌توانند برای سیاست‌گذاران اجتماعی، مشاوران خانواده، و برنامه‌ریزان حوزه سلامت باروری بسیار حائز اهمیت باشند.

نتایج جدول ۳ به روشنی حاکی از آن است که احساس تعلق طبقاتی به‌طور معناداری با تمامی متغیرهای وابسته مورد بررسی در ارتباط است. برای کل نمونه، آماره F مربوط به نگرش به ازدواج برابر با ۳۳.۲۲۸ و در سطح معناداری بسیار قوی (P<۰/۰۱) بوده که بیانگر تأثیر آشکار احساس تعلق طبقاتی بر نگرش افراد نسبت به ازدواج است. وقتی این رابطه به تفکیک نسل‌ها بررسی می‌شود، مشاهده می‌گردد که در نسل اول، این رابطه با آماره F معادل ۱۳.۵۲۱ نیز معنادار است؛ اما در نسل دوم این تأثیر بسیار چشمگیرتر بوده و آماره F برابر با ۱۰۷.۶۱۵ نشان از شدت بیشتر این رابطه در نسل دوم دارد. این تفاوت در شدت رابطه در

میان نسل‌ها می‌تواند به تغییرات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مرتبط با درک طبقه اجتماعی و نقش آن در تصمیمات ازدواجی بازگردد. در مورد نگرش به طلاق نیز نتایج مشابهی به دست آمده‌است. برای کل نمونه، آماره F برابر با ۵۲.۶۷۰ بوده و در هر دو نسل نیز این رابطه معنادار است. اما باز هم در نسل دوم شدت رابطه بیشتر است (F=۳۶/۸۵۱)، در مقایسه با نسل اول (F=۱۲/۵۲۷). این یافته نشان می‌دهد که‌احساس تعلق به طبقه اجتماعی می‌تواند بر نگرش افراد به پایداری یا ناپایداری روابط زناشویی تأثیرگذار باشد و این تأثیر در نسل جدید پررنگ‌تر شده است. در بررسی نگرش به روابط فرازناشویی نیز مشاهده می‌شود که رابطه معناداری بین احساس تعلق طبقاتی و این نگرش‌ها وجود دارد. هر چند میزان این رابطه در کل نمونه (F=۶/۲۵۳)، نسبت به سایر متغیرهای وابسته کمتر است، اما در نسل اول (F=۲۴/۶۷۷)، این رابطه قوی‌تر از نسل دوم (F=۱۵/۱۹۳) است. برخلاف الگوی مشاهده شده در متغیرهای قبلی، در این مورد، نسل اول تأثیر بیشتری از احساس تعلق طبقاتی گرفته است که ممکن است ناشی از نظام ارزشی محافظه‌کارتر یا تفاوت‌های نسلی در درک وفاداری زناشویی باشد. در نهایت، رفتارهای باروری نیز تحت تأثیر احساس تعلق طبقاتی قرار دارد. آماره F برای کل نمونه برابر با ۲۹.۹۳۵ و برای نسل اول و دوم به ترتیب برابر با ۱۴.۶۸۴ و ۴۵.۶۸۵ است. این ارقام نشان‌دهنده رابطه معنادار میان درک طبقاتی و شیوه‌های رفتار باروری در هر دو نسل بوده و مجدداً نسل دوم نسبت به این متغیر حساسیت بیشتری نشان می‌دهد. به‌طور کلی، می‌توان نتیجه گرفت که احساس تعلق به طبقه اجتماعی یکی از متغیرهای پیش‌بینی کننده مهم در تبیین نگرش‌ها و رفتارهای مرتبط با ازدواج، طلاق، روابط فرازناشویی و باروری در میان نسل‌های مختلف است. همچنین شدت این تأثیر در نسل دوم به‌طور بارزی بیشتر بوده که احتمالاً تحت تأثیر گسترش نابرابری‌های اجتماعی، فردگرایی مدرن و تغییرات فرهنگی حاصل از جهانی‌شدن و تحولات اجتماعی اخیر است.

در جدول ۳، رابطه بین سطح تحصیلات و متغیرهای وابسته تحقیق شامل نگرش به ازدواج، نگرش به طلاق، نگرش به روابط فرازناشویی و رفتارهای باروری، با استفاده از آزمون تحلیل واریانس ($ANOVA$)، بررسی شده است. نتایج به‌دست آمده از لحاظ آماری در سطح اطمینان ۹۹ درصد ($Sig. \leq$ ۰/۰۱) معنادار هستند و این نشان می‌دهد که سطح تحصیلات پاسخ‌دهندگان با هر چهار متغیر وابسته مورد مطالعه رابطه معنی‌داری دارد. در ادامه، این روابط به تفکیک نسل‌ها تحلیل می‌شوند. در خصوص نگرش به ازدواج، نتایج نشان می‌دهند که با افزایش سطح تحصیلات، نگرش افراد نسبت به ازدواج تغییر معناداری می‌کند (P<۰/۰۱، F=۲۹/۳۰۷)، این رابطه هم در نسل اول (F=۴۱/۹۰۱) و هم در نسل دوم معنادار

بوده است، اگر چه شدت رابطه در نسل اول بیشتر است. این مسئله می‌تواند حاکی از آن باشد که نسل قدیمی‌تر با افزایش سطح تحصیلات، نگرش متفاوت‌تری نسبت به ازدواج پیدا می‌کند، شاید به این دلیل که تحصیلات نقش مهم‌تری در بازتعریف نقش‌های سنتی و انتظارات ازدواجی برای آن‌ها دارد. در مورد نگرش به طلاق نیز، یافته‌ها بیانگر وجود رابطه معنادار بین تحصیلات و نگرش به طلاق در کل نمونه (F=۵۳/۸۹۹) و در هر دو نسل هستند. با این حال، نسل اول (F=۳۶/۴۳۵) و نسل دوم (F=۳۲/۱۰۵)، با شدت نسبتاً مشابهی از تأثیر تحصیلات بر نگرش به طلاق برخوردار بوده‌اند. این نتایج نشان می‌دهد که تحصیلات بالا ممکن است به افزایش پذیرش اجتماعی طلاق، به‌ویژه به‌عنوان راه حلی برای حل تعارضات جدی زناشویی، منجر شود. در زمینه نگرش به روابط فرازناشویی نیز، رابطه‌ای معنادار با سطح تحصیلات مشاهده شده است. (F=۲۲/۸۵۷) در هر دو نسل اول و نسل دوم (F=۳۹/۶۶۸) نیز این رابطه معنادار بوده و شدت آن در نسل دوم بیشتر است. این یافته می‌تواند بیانگر آن باشد که افزایش تحصیلات در نسل جوان‌تر با حساسیت بالاتر نسبت به موضوعات اخلاقی، وفاداری زناشویی و فردگرایی همراه است؛ یا در سوی دیگر، می‌تواند حاکی از آشنایی بیشتر با مباحث روان‌شناسی زناشویی و درک پیچیدگی‌های روابط مدرن باشد. در نهایت، در خصوص رفتارهای باروری، تحلیل نشان می‌دهد که تحصیلات رابطه معناداری با این رفتارها دارد (F=۲۶/۱۹۵). این رابطه هم در نسل اول (F=۱۵/۲۶۶) و هم نسل دوم (F=۵۶/۶۵۲) معنادار است، با این تفاوت که شدت آن در نسل دوم به مراتب بیشتر است. این یافته نشان می‌دهد که در نسل دوم، تحصیلات تأثیر بیشتری بر سبک زندگی باروری دارد؛ به‌عبارت دیگر، افراد تحصیل‌کرده نسل جدید تمایل بیشتری به برنامه‌ریزی باروری، فرزندآوری آگاهانه، و استفاده‌از روش‌های پیشگیری مدرن دارند. به‌طور کلی، می‌توان نتیجه گرفت که متغیر تحصیلات در تمامی جنبه‌های نگرش و رفتارهای مرتبط با ازدواج، طلاق، روابط زناشویی و باروری نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، اما شدت و نحوه تأثیر آن در بین نسل‌ها متفاوت است. می‌توان گفت، تحصیلات نه تنها آگاهی و دانش افراد را افزایش می‌دهد، بلکه باعث تحول نگرش‌ها و بازتعریف هنجارهای سنتی می‌شود. این تحول در نسل دوم که در بستر فرهنگی و اجتماعی متفاوت‌تری رشد یافته‌اند، چشمگیرتر به نظر می‌رسد.

جدول ۴: رابطه متغیر نسل با متغیرهای وابسته تحقیق با استفاده از تحلیل واریانس

Table 4: *Relationship between the Generation Variable and the Dependent Variables of the Study Using Analysis of Variance*

متغیر	میزان	معناداری	آماره F
Variable	*Amount*	*Sig.*	*F-statistic*
نگرش به ازدواج	کل	*	۶/۵۲۴
نگرش به طلاق	کل	**	۲۰۹/۸۲۷
نگرش به روابط فرازناشویی	کل	*	۴/۲۴۵
رفتارهای باروری	کل	**	۱۲۰/۹۲۵

جدول ۴، نتایج تحلیل واریانس متغیر نسل (نسل اول و نسل دوم) و متغیرهای وابسته را نشان می‌دهد. نتایج نشان‌دهنده آن است که بین نسل‌های مختلف و نگرش به ازدواج تفاوت معناداری وجود دارد (F =۶/۵۲۴، سطح معناداری کمتر از ۰.۰۵). این یافته نشان می‌دهد که نگرش نسل‌ها نسبت به ازدواج یکسان نیست و ممکن است نسل‌های مختلف، بنا بر تجربیات، تحولات اجتماعی، و شرایط فرهنگی دوران زندگی‌شان، نگاه‌های متفاوتی به نهاد ازدواج داشته باشند. در خصوص نگرش به طلاق، نتایج آماری بسیار معنادارتر و قوی‌تر بوده است، به‌طوری که مقدار آماره F برابر با ۲۰۹.۸۲۷ و سطح معناداری کمتر از ۰.۰۱ گزارش شده است. این نتیجه حاکی از آن است که بین نسل‌های مختلف تفاوت بسیار چشمگیری در نگرش به طلاق وجود دارد. به بیان دیگر، نگرش نسبت به پدیده طلاق به شدت تحت تأثیر عوامل نسلی و تحول اجتماعی قرار گرفته است. این یافته می‌تواند منعکس‌کننده تغییرات بنیادین در ارزش‌ها، باورها و انتظارات افراد از زندگی زناشویی در طول زمان باشد. در زمینه نگرش به روابط فرازناشویی نیز تفاوت معناداری بین نسل‌ها مشاهده شد (F =۴/۲۴ سطح معناداری کمتر از ۰.۰۵). این نتیجه نشان می‌دهد که تلقی نسل‌ها از مسئله وفاداری یا خیانت زناشویی نیز یکسان نبوده و تفاوت‌هایی در نگرش به این پدیده در میان نسل‌ها وجود دارد؛ تفاوتی که ممکن است ریشه در تحولات فرهنگی، دسترسی به رسانه‌ها، و تغییر هنجارهای اخلاقی و اجتماعی داشته باشد. در نهایت، نتایج مربوط به رفتارهای باروری نیز تفاوتی بسیار معنادار بین نسل‌ها را نشان می‌دهد F=۱۲۰/۹۲۵، سطح معناداری کمتر از ۰/۰۱. این نتیجه گواهی بر آن است که الگوهای فرزندآوری، تمایل به داشتن فرزند، سن ازدواج و فرزندآوری، و سایر شاخص‌های رفتاری مرتبط با باروری، در میان نسل‌های مختلف تفاوت‌های بارزی داشته‌اند. این تفاوت‌ها می‌توانند به عوامل گوناگونی از جمله تغییر شرایط اقتصادی، سطح تحصیلات، اشتغال زنان، و سیاست‌های جمعیتی وابسته باشند.

بحث و نتیجه‌گیری

نتایج تحلیل داده‌ها و مقایسه شاخص‌های مربوط به نسل قدیم و جدید در این مطالعه، نشان می‌دهد که تحولات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در دهه‌های اخیر، تأثیر عمیق و معناداری بر نگرش‌ها و ارزش‌های خانوادگی زنان داشته است. مطابق با چارچوب نظری تحقیق و با استناد به یافته‌های آماری، می‌توان گفت که پدیده "شکاف نسلی" در حوزه ارزش‌های خانوادگی در جامعه گچساران قابل تأیید است. این شکاف خود را به‌ویژه در نگرش به مسائلی مانند ازدواج، طلاق، باروری، روابط درون خانوادگی، وفاداری زناشویی، اولویت تحصیل و اشتغال نسبت به تشکیل خانواده، و میزان پذیرش الگوهای نوین زندگی خانوادگی نشان داده است. نسل جدید که در بستر اجتماعی متأثر از فرآیندهای نوسازی، رشد فناوری اطلاعات، گسترش شهرنشینی، افزایش سطح آموزش و حضور رسانه‌های فراگیر جامعه‌پذیر شده‌اند، دارای ارزش‌هایی فردگرایانه‌تر، انتقادی‌تر نسبت به سنت و تمایل به خودمختاری در انتخاب‌های خانوادگی هستند. این در حالی است که نسل قدیم، با تجربه زیستن در بستر سنتی‌تر، نگرش‌های محافظه‌کارانه‌تری نسبت به ساختار و کارکرد خانواده دارند. این تغییرات حاکی از شکاف نسلی در ارزش‌های خانوادگی است که می‌تواند منجر به چالش‌هایی در ارتباطات بین نسلی شود. از یک‌سو، نسل اول با حفظ باورهای سنتی سعی در پایبندی به‌ارزش‌های خانوادگی گذشته دارد و از سوی دیگر، نسل دوم با تأثیرپذیری از تحولات مدرن، ارزش‌های جدیدی را دنبال می‌کند. این تعارض نسلی می‌تواند بستر لازم برای بازتعریف ارزش‌های خانوادگی متناسب با نیازهای جامعه معاصر را فراهم کند. در نهایت، این یافته‌ها می‌توانند به سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان اجتماعی کمک کنند تا با طراحی برنامه‌های آموزشی و فرهنگی مناسب، تعادل میان ارزش‌های سنتی و مدرن را در خانواده‌ها برقرار سازند. در جمع‌بندی و تحلیل نهاییِ متن ارائه شده، می‌توان گفت که پژوهش حاضر تصویری روشن و چند لایه از تحولات بین‌نسلی در ارزش‌های خانوادگی زنان شهر گچساران ترسیم می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهند که تغییرات گسترده اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دهه‌های اخیر، ساختار نگرشی زنان را به‌طور معناداری دگرگون کرده است. این دگرگونی‌ها نه تنها در سطح رفتارهای خانوادگی، بلکه در سطح عمیق‌تری یعنی نظام ارزشی و هنجاری دو نسل قابل مشاهده است. نسل قدیم همچنان به الگوهای سنتی خانواده، نقش‌های جنسیتی تثبیت‌شده و ساختارهای گسترده خانوادگی پایبند است، در حالی که نسل جدید با تجربه زیست در فضای مدرن‌تر، ارزش‌هایی فردگرایانه‌تر، انتخاب‌محور و انعطاف‌پذیرتر را دنبال

می‌کند. این تفاوت‌ها به وضوح نشان‌دهنده وجود شکاف نسلی در حوزه ارزش‌های خانوادگی است.

از سوی دیگر، یافته‌ها نشان داد که عوامل اجتماعی ـ اقتصادی و فرهنگی مانند تحصیلات، اشتغال، درآمد، قومیت، و احساس تعلق طبقاتی، همگی در تغییر ارزش‌های خانوادگی نقش مهمی ایفا کرده‌اند. برای نمونه، زنان با تحصیلات و درآمد بالاتر در نسل دوم، نگرش‌های برابرطلبانه و انتخاب‌محور در روابط خانوادگی داشتند. قومیت نیز به‌عنوان یک متغیر هویتی فرهنگی، تفاوت‌هایی را در الگوهای نگرشی به وجود آورده است که نشان‌دهنده تأثیرات پایدار عناصر قومی در کنار تحولات کلان اجتماعی است؛ همچنین نتایج حاکی از آن بود که تغییرات ارزشی در زنان نسل دوم، صرفاً ناشی از روند جهانی‌شدن یا تأثیر رسانه‌ها نبوده، بلکه به شدت با شرایط خاص محلی شهر گچساران نیز در پیوند است. گچساران با جمعیت ناهمگون و ساختار قومی متنوع، و از سوی دیگر، تجربه تاریخی ورود به فرآیندهای مدرنیزاسیون (به‌ویژه با صنعت نفت)، بستری ویژه برای بروز این تحولات فراهم کرده است.

به‌طور کلی، مطالعه انجام شده در شهر گچساران نشان‌دهنده تغییرات معنادار بین نسلی در ارزش‌ها و نگرش‌های خانوادگی زنان است. نسل اول تمایل بیشتری به ارزش‌های سنتی و ساختارهای خانوادگی بزرگ‌تر دارد، در حالی که نسل دوم به دلیل تحولات اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی گرایش بیشتری به ارزش‌های مدرن، ساختارهای کوچک‌تر خانواده، و استقلال در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی نشان داده است. تغییرات اساسی به دلایلی از جمله افزایش تحصیلات، بهبود وضعیت اقتصادی، دسترسی بیشتر به رسانه‌ها، و تغییر در نقش‌های جنسیتی رخ داده است. این تحولات موجب پذیرش بیشتر ارزش‌های مدرن و کاهش پایبندی به ارزش‌های سنتی شده و منجر به شکل‌گیری شکاف نسلی در نگرش‌ها و رفتارهای اجتماعی و خانوادگی گردیده است. در کل می‌توان گفت، تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که این شکاف نسلی صرفاً محصول روندهای کلان جهانی مانند مدرنیزاسیون یا گسترش رسانه‌ها نیست، بلکه به شدت با زمینه‌های محلی گچساران نیز پیوند دارد. ساختار قومی متنوع، تجربه تاریخی ورود به صنعت نفت، و تفاوت‌های طبقاتی و آموزشی، همگی در شکل‌دهی به الگوهای ارزشی زنان نقش داشته‌اند. به‌ویژه تحصیلات و اشتغال در نسل دوم، زمینه‌ساز نگرش‌های برابرطلبانه‌تر و فاصله‌گیری از الگوهای سنتی شده است. این یافته‌ها نشان می‌دهد که تغییرات ارزشی در گچساران نه یک روند یک‌دست، بلکه فرآیندی چند عاملی و پیچیده است که در تعامل میان سنت و مدرنیته شکل گرفته است.

مقایسه نتایج این پژوهش با پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که همخوانی‌ها و تفاوت‌های جالب توجهی در زمینه تحلیل ارزش‌های خانوادگی و عوامل مؤثر بر تغییرات بین نسلی وجود دارد. یکی از موارد را می‌توان درتغییرات در ارزش‌های خانوادگی و نقش نوسازی مشاهده کرد، نتایج نشان می‌دهد که نوسازی و مدرنیزاسیون از طریق مؤلفه‌هایی نظیر تحصیلات، فردگرایی و مصرف رسانه، به تحولات ارزشی در نسل جدید زنان گچساران منجر شده‌است. این یافته‌ها همسو با پژوهش‌های عباس‌زاده (۱۳۹۹)، است که تأثیر مستقیم نوسازی بر کاهش ارزش‌های سنتی را نشان داده‌اند. یکی دیگر از این موارد وجود شکاف نسلی است، نتایج این مطالعه و پژوهش توسلی (۱۳۹۳)، هر دو بر وجود شکاف نسلی در نگرش به ازدواج، فرزندآوری و ارزش‌های خانوادگی تأکید دارند که منجر به تغییرات نگرشی قابل توجه بین نسل‌ها شده است. ابعاد عاطفی و روانی روابط بین نسلی در مطالعات خارجی مانند تینگ و ژانگ (۲۰۲۳) و چن (۲۰۲۴)، بر نقش روابط عاطفی و سلامت روانی در شکاف نسلی تأکید کرده‌اند، در حالی که این مطالعه بر تغییرات ارزشی و نگرشی متمرکز است و بعد روانی و عاطفی را به صراحت بررسی نکرده است. مقایسه نتایج این پژوهش با مطالعات پیشین نیز نشان می‌دهد که یافته‌ها در بسیاری از موارد با ادبیات نظری و تجربی موجود همخوانی دارد. پژوهش‌های داخلی و خارجی پیشین نیز بر نقش نوسازی، فردگرایی و تحصیلات در تغییر ارزش‌های خانوادگی تأکید کرده‌اند. با این حال، پژوهش حاضر با تمرکز بر زمینه محلی گچساران، بُعد تازه‌ای به ادبیات موضوع می‌افزاید و نشان می‌دهد که تحولات ارزشی در جوامع در حال گذار، همواره در چارچوب شرایط بومی و فرهنگی خاص معنا پیدا می‌کنند. این نکته، اهمیت توجه به تفاوت‌های محلی در تحلیل تغییرات اجتماعی را برجسته می‌سازد.

اگر نتایج این مطالعه را به‌صورت کلی بخواهیم جمع‌بندی کنیم می‌توان به این نکات اشاره کرد: وجود شکاف نسلی در ارزش‌های خانوادگی میان دو نسل از زنان شهر گچساران تأیید می‌شود. ارزش‌های سنتی خانواده (مانند تقدس ازدواج، وفاداری مطلق، تعدد فرزند، نقش مادری) در نسل جدید با تردید یا دگرگونی مواجه شده‌اند. متغیرهای اجتماعی ـ اقتصادی و فرهنگی نقش اساسی در جهت‌گیری و شدت این تغییرات ایفا می‌کنند. اقوام مختلف ساکن در گچساران و تجربه نوسازی متفاوت آن‌ها، در میزان و نوع تغییر ارزش‌ها تأثیرگذار بوده‌اند. نسل جدید، به‌عنوان کارگزار تغییر فرهنگی، نقش برجسته‌ای در تکوین سبک‌های نوین زندگی خانوادگی ایفا می‌کند. این نتایج نشان‌دهنده اهمیت توجه به سیاست‌گذاری فرهنگی و اجتماعی در سطح محلی و منطقه‌ای با رویکرد نسلی است. اگر نهاد

خانواده به‌عنوان بنیادی‌ترین نهاد اجتماعی در حال بازتعریف است، این بازتعریف باید از منظر نسلی، محلی، و ساختاری مورد تحلیل و حمایت قرار گیرد. پژوهش حاضر نیز با روشن ساختن ابعاد و علل این تغییرات، گامی مهم در فهم تحولات خانواده در جوامع در حال گذار، به‌ویژه در بسترهای قومی ـ شهری مانند گچساران، برداشته است.

در پایان می‌توان در پژوهش‌های آتی، مطالعات کیفی به منظور بررسی عمیق‌تر دلایل تغییرات نسلی در ارزش‌های خانوادگی و درک بهتر ابعاد روان‌شناختی و عاطفی این تغییرات و مطالعات مقایسه‌ای، بین شهرهای مختلف ایران و مناطق دیگر جهان برای بررسی عوامل مؤثر بر تغییرات ارزشی و فرهنگی را پیشنهاد کرد و به منظور کاهش تعارضات ناشی از شکاف نسلی و ارتقای کیفیت روابط خانوادگی و اجتماعی در جامعه ترویج گفت‌وگوی بین نسلی، توسعه برنامه‌های آموزشی برای تقویت آگاهی نسل جوان درباره اهمیت تعادل بین ارزش‌های سنتی و مدرن در خانواده، طراحی و اجرای سیاست‌هایی برای مدیریت محتوا و افزایش آگاهی درباره استفاده صحیح از رسانه‌ها به منظور جلوگیری از کاهش هویت و ارزش‌های خانوادگی، اجرای برنامه‌هایی برای تقویت سرمایه اجتماعی و شبکه‌های حمایتی به‌ویژه در نسل دوم که تمایل به فردگرایی بیشتری دارد، را در سیاست‌های حمایت از خانواده در نظر گرفت. همچنین این مطالعه محدودیت‌هایی نیز به همراه داشت که اغلب آن در زمینه جمع‌آوری داده‌ها بود که می‌توان به‌طور خلاصه از آن‌ها نام برد: عدم پذیرش همکاری به دلایل فرهنگی و اجتماعی، عدم فهم گویه‌ها به دلیل نداشتن سواد یا کم‌سوادی، منطقه‌بندی مبهم این شهرستان و دشواری در مرز بندی منطقه‌ای برای پرسشگری.

References:

Abbasi, A.; Rezapour, D. (2025). "Meta-analysis of factors related to changing family values and attitudes towards divorce and marriage in Iran", Journal of Social Development (Formerly Human Development), Shahid Chamran University of Ahvaz, Vol. 4, Issue 2, pp. 311-340. (Persian).

Abbaszadeh, M., Aghayari, T., Alizadeh Aghdam, M.B., Adlipour,S. (2020). "Modernization and Transformation of Traditional Family Values in Tabriz City", Journal of Economic and Developmental Sociology; 9(1):161-190. (Persian).

Adhami J., Ahmadi Y., Jafari E. (2017). "Study of the Inter-Generation Value Preferences and Its Effective Social Factors in Sanandaj", Social Sciences. (78):56–117. (Persian).

Anbari, M.; Sayadian Barkhordar, M. (2025). "Historical study of the process of developing the girls' education system in Iran", Journal of Social Development (Formerly Human Development), Shahid Chamran University of Ahvaz, Vol. 20, Issue 1, pp. 120-95. (Persian).

Azadarmaki T., Sharifi Saei M., Isari M., Talebi S. (2012). "The Typology of Premarital Sex Patterns in Iran", Journal of Sociological Cultural Studies; 2(2): 1-34. (Persian).

Barni, D., Zagrean, I., Russo, C & ,.Danioni, F. (2024). "Intergenerational transmission of values: From parent-child value similarity to parent-child value continuity", Journal of Family Issues, 45(4), 974–991.

Buyukkececi, Z. (2025). "Intergenerational relationships after parental divorce: Variations by levels of family solidarity", European Journal of Ageing, 22, Article 19.

Chen, J., & Chen, M. (2024). "Trajectories of Intergenerational Emotional Closeness in Multi-Child Aging Families in China" Research on Aging, 46(5-6): 314-326.

Cheng, Yh. A., Yang, Cl.W. (2021). "Continuity and Changes in Attitudes toward Marriage in Contemporary Taiwan", J. Pop Research; 38: 139–167.

Fathi, S.; Motlagh, M. (2011). "Globalization and the Generation Gap (Sociological Study of the Generation Gap: With Emphasis on

Information and Communication Technology)", Strategic Studies of Public Policy;2(5):142–154 (Persian).

Ghasemi A., Nobakht R., Savabi H. (2014). "A Comparative Study of the Attitude of Women Belonging to Various Cohort in the Age of Marriage and Family Combination", Journal of Woman and Family Studies; 2(1):53–72. (Persian).

Hohn, C.; Avramov, D., Kotowska, IE. (2008). People "Population Change and Policies: Lessons from the Population Policy Acceptance Study", Family Change: Springer Science & Business Media, Vol. 1:

Kazemipoor Sabet S., Toodefalah M. (2010). "Studying the Impact of Modernization on the Age of Marriage with Emphasis on Demographic Indicators of Marriage at the National Level and 7 Selected Provinces", Quarterly Journal of Social Research;3(8):105–131. (Persian).

Livingstone, S. (2002). Young People and New Media: Childhood and the Changing Media Environment. London: SAGE Publications.

Mahmoodian H. (2004). "The Increasing Age of Marriage: A Study of Supporting Factors", Journal of Social Sciences Letter;24(24):27–53. (Persian).

Maitra P. (2004). "Effect of Socioeconomic Characteristics on Age at Marriage and Total Fertility in Nepal", Journal of health, Population and Nutrition:84–96.

Michel A. (1985). Sociology of Family and Marriage. Tehran, Iran: Tehran University, Faculty of Social Sciences and Cooperation.

Modiri F.; Mahdavi M. (2017). "Generational Study on the Effect of Religiosity on Traditional and Modern Family Values in Tehran." Journal of Contemporary Sociological Research; 6(10):109–132. (Persian).

O'Donnell K. (2003). "Lesbian and Gay Families: Legal Perspectives", Changing Family Values: Routledge, 2003: 87–107.

Saroukhani B., Sedaghati Fard M. (2010). "Generation Gap in Iranian Family: Approaches and Theories", Social Sciences Bulletin;3(4):7–31. (Persian).

Tavasoli, A.; Ghamarian, F. (2014). "Sociological Explanation of Changing Values among Daughters and Their Mothers", Journal of Sociological Research; 2: 57-76. (Persian).

Intergenerational Study of Family Values and Related Sociological Factors: A Case Study of Women in Gachsaran City

Halimeh Enayat (Ph.D)[1], *Seyed Homayoun Hashemi*[2]
Mohammad Taghi Abbasi (Ph.D)[3], *Ali Goli (Ph.D)*[4]

Doi: 10.22055/QJSD.2026.51527.3191

Abstract:

This study examines intergenerational changes in family values and their related social factors among women in Gachsaran city. Recent decades have witnessed significant economic, social, and cultural transformations that have profoundly impacted familial roles and values. In Iran, these changes are particularly evident due to modernization processes, increased education levels, and women's employment. The primary goal of this research is to analyze intergenerational differences in family values among women and to investigate the social, economic, and cultural factors that influence these changes. This survey-based research employed a standardized questionnaire to collect data from 600 women in Gachsaran, selected through a cluster sampling method. Data were analyzed using multivariate statistical methods. The results indicate that younger generations are more inclined toward modern values such as individualism, independence in decision-making, and reduced adherence to traditional familial norms. Key influencing factors include education level, employment. Additionally, the roles of ethnicity were significant in preserving certain traditional values among older generations. The study highlights substantial shifts in family values across generations, driven by diverse social and cultural factors. These changes underscore the need to revisit social and cultural policies, particularly in education and the media, to strike a balance between traditional and modern values.

Key Concepts: *Family Values, Generation, Intergenerational, Women, Gachsaran*

[1] Professor, Department of Sociology, Shiraz University, Shiraz, Iran (Corresponding Author), henayat@rose.shirazu.ac.ir
[2] PhD Student, Sociology, Shiraz University, Shiraz, Iran, homayoun.hashemi1369@gmail.com
[3] Assistant Professor, Department of Sociology, Shiraz University, Shiraz, Iran, mtabbasi@gmail.com
[4] Associate Professor, Department of Sociology, Shiraz University, Shiraz, Iran, goli@shirazu.ac.ir

© 2019 by the authors. Licensee SCU, Ahvaz, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0 license) (http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).